کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



شماره ثبت کتاب
43625

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: با پطرزبورگ یا قسطنطنیه ؟

مؤلف: عبدالحسین هژیر

موضوع: تاریخ روابط ایران با دولت‌های دیگر

شماره اختصاصی (461) از کتب (سه ج) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۴۳۶۲۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: با پطرزبورگ یا قسطنطنیه ؟

مؤلف: عبدالحسین [illegible]

موضوع: تاریخ روابط ایران با دولت‌های دیگر

شماره اختصاصی (۴۶۱) از کتب ([illegible]) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

با پطرزبورگ یا قسطنطنیه؟

بقلم

عبدالحسین هژیر

۱۳۲۲

با پطرزبورگ یا قسطنطنیه؟

بقلم

عبدالحسین هژیر

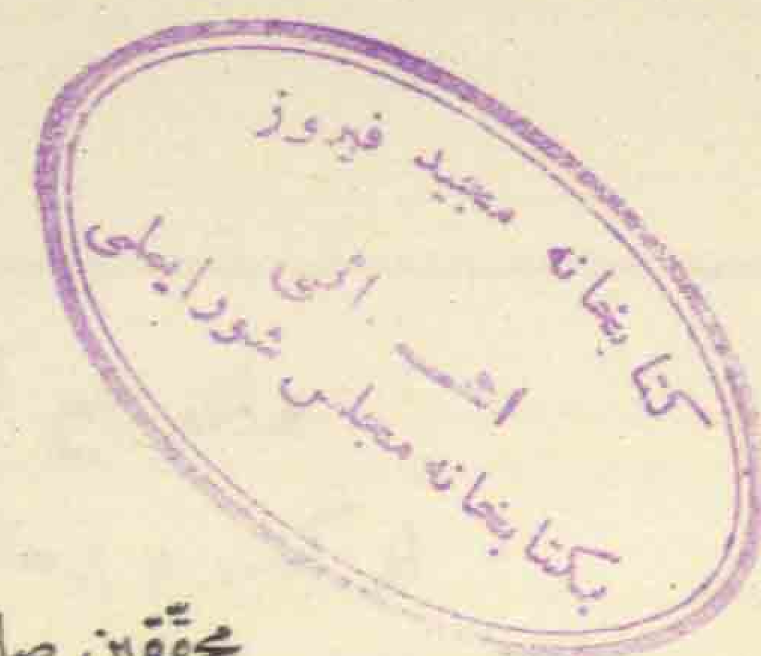
۱۳۲۲

خدمت جناب مستطاب
آقای سرلشکر ریاضی رئیس [illegible]
تقدیم میشود [illegible]
۱۲ دی ۱۳۲۳



برای جمع آوری اطلاعات مندرجه درین کتاب بالخاصّه از کتب و رسالات ذیل استفاده نموده‌ام و سپاسگذار مؤلفین فاضل آنها هستم :

تاریخ روابط روس و ایران	تألیف آقای جمال زاده (ضمیمه روزنامه کاوه طبع برلین)
تاریخ روابط ایران بادول خارجه در عهد صفویه	تالیف آقای نصر الله فلسفی (طبع طهران)
تاریخ عثمانی	تالیف بارتلمی Ch. Barthelemy (بفرانسه طبع پاریس)
» گیلان	تالیف آقای رابینو H. L. Rabino (بفرانسه طبع پاریس)
نادرشاه	تالیف آقای لاکهارت L. Lockhart (بانگلیسی طبع لندن)
ایران	تالیف مِذوِدیف A. Medvedieff (بروسی طبع پطرزبورگ)
منتظم ناصری	تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه (طبع طهران)



بسمه تعالی

محققین صاحب نظر از تتبّعات خود چنین نتیجه گرفته اند که حوادث عالم هر قدر تازه و نوجلوه کند و هر اندازه با غرابت و شگفتی همراه باشد بازلب لباب آن تجدید وقایع گذشته است زیرا که چرخ روزگار بدلخواه این و آن نمیگردد و بهوا و هوس اشخاص تغییر نمی پذیرد بلکه مدار خود را بفرمان عوامل و آثار طبیعت می پیماید و از آنجاکه بشر هر قدر در مقام تصرف در موجودات بالا برود تنها در راه کشف اسرار خلقت قدمی بر داشته است نه اینکه بقلب ما هیّت قدرت یافته باشد از خلال حوادث دنیا همواره سّرطبیعت نمودار میشود و با همه تلاشی که مردم بکار ببرند بازصدق گفتار پیشینیان ما که مشیّت الهی رانمیتوان تغییر داد آشکار میگردد.

از این روآیندهٔ هرقوم را در آئینهٔ گذشته او میتوان دید و بدیهی است که هر اندازه آئینه پاکتر باشد نقشی که بر آن رسم شود روشن‌تر و نمایان‌تر خواهد بود و البته هر چه بیشتر زنگ ابهام از اوراق حوادث گذشته زدوده شود آئینه وقایع آینده پاکتر خواهد شد.

از آنجا که سررشته پاره‌ای از علل و آثار وقایع گذشته ناچار در مناسبات و روابطی که اقوام با یکدیگر دارند خوابیده است تحلیل و تجزیه وقایع گذشته از وجهه مناسبات بین الملل در کشف بسیاری از امور مبهم بمنزله صیقل آئینهٔ آینده است.

بنابر این مقدمات بخیال اینکه در این راه تا آنجا که در خورتوانائی اندک من باشد آزمایشی کرده باشم از چند سال قبل در صدد برآمدم اطلاعاتی در باب مناسبات ایران با دول عثمانی و روس و انگلیس و فرانسه در ظرف چهار مائه اخیر فراهم آورم و آنها را در ضمن سه کتاب ذیل:

با پطرزبورگ یا قسطنطنیّه؟
با پاریس یا لندن؟
با پطرزبورگ یا لندن؟

بحضورار باب علم و ادب عرضه بدارم باشد که مقبول افتد و خدمت مختصری رالایق باشد.

کتاب اوّل که در کمال ایجاز با تمام رسید در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی جمع شد و برای طبع آماده گردید امّا برای طبع آن در خاطر گرفتم که بعوض چاپ سربی بعکس خطّی خوش اقدام شود تا باین وسیله از این هنر ظریف ایران که از سوء قضا در شرف محو و فراموشی است درین نامه یادگاری بماند دوست دیرینم آقای هادی مقبل انجام این مسئلت را پذیرفتند و از این بابت مرارهین منّت خود کردند و اکنون که این مقصود انجام یافته است آنرا بمحضر جناب آقای تقی زاده که خدمات گرانبها و بی نظیر شان از آغاز مشر وطیت در همه شئون زندگی سیاسی و ملّی و علم و ادب ایران از افتاب مشهورتر است نیاز میکنم.

عبد الحسین هژیر.

لندن ۲۳ مرداد ۱۳۲۲

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدّمه

اگر کسی بگوید که از ابتدای عالم آنچه بر روی بنیادها گذشته جمع و تفریقی بیش نبوده است از زبان سیاسی جهات حق تاریخ را ادا کرده است

در مائه ششم هجری مردم سرزمین ایران در ظاهر و باطن از هم دور و با هم نقار و نقاضت داشتند که نه تنها آشنایان یک جو نمیرفت بلکه خویشان هم یکجا با هم نمیجوشیدند و از قضا در همان اوان سران دشت پهناور روسیه بزرگ که از چندی پیش بساط سلطنت خاندان زرد را درهم شکسته هر یک در گوشه بخود آرائی نشسته و به دشمنی یکدیگر کمر بسته و تا پای جان بیکدیگر ایستاده بودند

بنابراین وقتی در قبال خونخوار تاتار در اوایل قرن هفتم هجری (۶۱۸ هجری قمری)

سنجاک ایران و (۶۲۰ هجری قمری) به خاک روسیه سرازیر شده راه پیش پایشان
صاف بود چنانکه در مدت قلیلی تمام آسیای غربی از ترکستان تا خلیج فارس و دریای سیاه
بزیر نگین در آورده و بیشتر خاک روسیه را از ولگا از قفقاز و قریم و کیف و مسکو
و پروس شرقی تا ونیز و نزدیکی برلن و برسلو و ترییست بتاخت و تاراج داده و عاقبت
از میان ایشان یک شاخه در کنار رود ولگا سر بر آورده و برای خود دستگاه سلطنت
فراهم کرد (در حدود سال ۶۴۰ قمری هجری) و قریب دویست و پنجاه سال روسیه را
دست نشانده و باجگذار خود داشت و شاخه دیگر در ایران پا گرفته (در حدود سال ۶۲۴
هجری قمری) بتجاوز از یک سده بفرمانفرمائی نشست و چندی بزبونی و ناتوانی روزگار
گذاشته بازیچه دست امرا بود تا امیر تیمور گورکان با سپاه بی آرام و خون آشام
ترک در سال ۷۸۲ هجری قمری از ترکستان خروج کرده در عرض پانزده سال ایران
و بین النهرین و آسیای صغیر و قفقاز را مقهور و منقاد ساخت و خاک روسیه را تا
مسکو بباد چپاول و غارت داد و بعد از او نیز اولادش تا ۹۱۱ هجری قمری فرمانروایی

ایران را مرده ریگ پدری پنداشته و دنیا دنیا آزار بتاجیک و ترک خود بخشیدند
بااین ترتیب ایران و روسیه در بیدادگری و مردم آزاری قبایل تاتار و ترک همدرد بوده
و همین همدردی رشته وداد و یگانگی را در میان آنها استوار ساخته است تا آنجا که وقتی ایوان
واسیلیویچ امیر مسکو در سال ۸۶۲ هجری قمری خراج مقرره را بخانان تاتار و در کنار رود اوگا نشست
ندادو با او بجنگ پرداخت مارکوروفو Marco Ruffo نام را بدربار
ایران فرستاده دوستی و همراهی ایران را خواستار گردید
در همین موقع اوزون حسن معروف باوزون حسن که سرسلسله آق قویونلو و مردی پرطاقت
و دلیری با عزم بود در ایران پادشاهی میکرد اوزون حسن خود از نژاد ترکمن و با خان تاتار
همسایه بود لکن چشم دیدن او را نداشت
در همین اوان پادشاه عثمانی محمد دوم در بیستم جمادی الاولی ۸۵۷ هجری قمری (۲۹ مه
۱۴۵۳ میلادی شمسی) قسطنطنیه را متصرف شد و بتدریج صربستان و یونان و آلبانی و قسمتی از
لهستان را ضمیمه خاک خود نموده و صاحب قوه و قدرتی عظیم گردیده و پریشانی و همراهی

در دلها انداخته بود تا آنجا که ممالک فرنگ بجهت دفع خطر آل عثمان سخت بدست و پا افتادند

منجمله دولت ونیز Venise و دولت بورگنی Bourgogne

چند بار به امیرحسن سفیر فرستاده و از این سو نیز عظمت آل عثمان در آسیای صغیر و کنار بُسفُر

باز این نکته دیرینه را بیاد مردم ایران آورد که صولت و هیبت هر شاخه از قبائل ترک

و تاتار همواره قدرت و شمشیر ایران را مسلّم و قائل بوده است و از هر ملاحظه و هم امیرحسن خود

آزمایش دیده که با جبروت و رعونت آل عثمان هم اکنون آب در رگ سلطنت او در رفته

و روزی یکسره پایه اورنگ او بر آب خواهد بود و از این رو مصلحت را در آن دانسته که از

اختلاف دین و آئین چشم پوشیده با ممالک فرنگ دست دوستی بدهد تا بکمک

یکدیگر دولت عثمانی را در میانه بگیرند و یکباره کارش را بسازند

بنابراین امیرحسن بهمین نهج با سفیر ونیز قول و قرار داده و در ۸۷۲ هجری با آسیای صغیر هجوم

برد لکن شکست خورده ناچار دست از جنگ کشید سال بعد قشون عثمانی بتلافی بخاک

ایران حمله آورده اما منهزم شده برگشت

با این وصف امیرحسن از نبرد با عثمانی در نماند زیرا خودش در کارزار کاری از پیش نبرد و دولت

ونیز هم بتعهدی که با او کرده بود وفا نکرد و بهمین سبب از دولت ونیز روی دل بگردانید

و به قسطنطنیه سفیر فرستاد لکن باب عالی توقع او را التفات ننمود این بود که امیرحسن باز متوجه دول

فرنگ شده بار دیگر و بتوسط سفیر ونیز از در محبت سخن گفت و با سفرای ونیز و بورگنی از هجوم بخاک

عثمانی گفتگو کرد

ایوان سوم (ایوان واسیلیویچ سابق الذکر) علاوه بر آنکه پادشاه ایران را بدوستی و یگانگی

میخواند تاتارهای شبه جزیره قریم را نیز با پیشکش و تعارف بدشمنی با حکومت تاتارهای کنار ولگا

برمی انگیخت تا آنکه کارش با آن حکومت به پیکار کشید

چیزی نگذشت که خان تاتار بدست راهزنان کشته شد (در اواخر سال ۸۸۵ هجری) و دولت

روسیه از استیلای آن قوم نجات یافت

جانشینان ایوان سوم مدام بر عظمت روسیه افزودند علی الخصوص پسرزاده وی ایوان چهارم

مشهور با یوان مهیب Ivan le terrible که رونق و شکوه آن دولت را

بسیار بالا برد و عنوان تزار اختیار نمود و در ۱۲ شوال ۹۵۹ هجری قمری (اول اکتبر ۱۵۵۲) خاک غازان را بتصرف درآورده بساط حکومت تاتار را از آن خطه نیز برچید و در سال ۹۶۱ هجری بهشترخان دست یافته اختیار رود ولگا را از سرچشمه تا دهانه بدست آورد و بدین ترتیب روسها در سواحل شمالی بحر خزر مستقر شدند و در آن دریا بگشت و گذار پرداختند و کم کم در قفقاز هم بنای رخنه را گذاشتند

از آنجا که در هشترخان تجار ایرانی زیاد بودند از موقعی که روسیه آن شهر را گرفت مناسبات روسیه و ایران رو بفزونی نهاد لکن این مناسبات بیشتر تجاری بود نه سیاسی

مقارن این احوال شاه اسمعیل صفوی در ایران ظهور کرده و بتدریج کارش بالا گرفت چنانکه باندک مدتی سلسله آق قویونلو را برانداخت (۹۲۰ هجری) و در مدت کوتاهی آذربایجان و عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان و عراق عرب و قسمتی از آسیای صغیر را مسخر نموده بسلطنت صفوی را بنا نهاد و اخلاف او به نیروی عقل و برکت سعی و عمل ملک ایران را بسط دادند و قدرت بخشیدند و از نعمت امنیت و استقلال برخوردار ساختند

از روزی که شاه اسمعیل صفوی نواحی از هم پاشیده ایران را در زیر لوای خود جمع آورد دولت عثمانی دانست که دیگر نمی تواند در آن واحد هم با سپاه ایران مصاف دهد و هم ممالک اروپا را بتازد دیگر اینکه نوبت با یکی طرح صلح بریزد و دیگری را با جنگ بنوازد اما در این میان خاندان صفوی و ملل اروپا نیز باین نکته توجهی پیدا کردند که اگر از دو طرف بخاک عثمانی هجوم کنند آن دولت بیچاره و زبون خواهد شد و شاهباز پیروزی بر سر ایشان خواهد نشست چنانکه چرخ سیاست دولت عثمانی و ایران و بعضی از ممالک اروپا تا مدتی بهمین خیال بگردش می آمد

اینک وقایعی را که در بدو ظهور این سیاست در عثمانی و ایران روی داده و گرد این محور اصلی گشته است فهرست مانند می آوریم تا سررشته مطلب در فصول آینده در دست باشد

عثمانی سلیم سلطان عثمانی که در سال ۹۱۸ هجری (۱۵۱۲ میلادی) بتخت نشست و نیز و مجاران سفیر فرستاده عهدنامه صلح را با آنها استوار داشت تا بفراغ بال بشاه اسمعیل صفوی که برادر زاده او را پناه داده بود حمله کند سلیمان پسر سلیم که در ۹۲۶ (۱۵۲۰) بسلطنت عثمانی رسید چندی از ایران منصرف و در اروپا سرگرم جهانگیری شده بخاک مجارستان لشکر کشید و خصومت ملی از شاهزادگان

اطریش را با میر ترانسیلوانی بهانه ساخته تا وینه تاخت (۹۳۵ - ۱۵۲۹) ولی دلاوری
راخر جنگدا ر نموده و با شارلکن بجنگ پرداخت اما عاقبت با آنها از در سازش در آمد و در
سال ۹۴۰ (۱۵۳۴) توجه ایران گردیده بغداد و تبریز را گرفت لکن طولی نکشید
که شاه طهماسب برادر شبیخون برده و دویست نفر از کسان لشگر او را تباه ساخت و او را
ناامید روانه نمود (۹۴۱ - ۱۵۳۵)

باین ترتیب سلیمان با لشگر اروپا زد و خوردها و در سر تونس میانه اش با شارلکن بهم خورد
و در سال ۹۴۳ - ۱۵۳۶ بعضی از جزایر واقع در خاور دریای روم را که جمهوری ونیز صاحب
شده بود مسخر کرد و در سال ۹۴۴ - ۱۵۳۷ عدن و چند نقطه دیگر از سواحل عربستان را
که پرتقالیها در دست داشتند بحیطه تصرف آورد و در سال ۹۴۲ - ۱۵۴۰ از سر مجارستان
لشگر برده و در آنجا را قبضه کرده و جلوی الجزیره شارلکن را شکستی سخت داد اما همینکه متارکه بدست
پنج ساله با شارلکن بست از نو در سال ۹۵۵ - ۱۵۴۸ با ایران بجنگ پرداخت
و از آنجا این بار نیز از جنگ ایران صرفه نبرد پس از چندی مجدداً بمجارستان هجوم کرد

و در سال ۱۵۴۹ و ۱۵۵۰ بحریه اش بر اراضی سیسیل و ایطالیا و اسپانیا را بتاراج داده و چند
شهر از تونس گرفت و در سال ۹۵۹ (۱۵۵۲) طرابلس غرب را تصرف نموده و در سال
۹۷۴ (۱۵۶۶) با اطریش بجنگ مشغول شد

سلیم پسر سلیمان در سال ۹۷۷ (۱۵۶۹) بدولت ونیز اعلان جنگ داده قبرس را
از آن دولت منتزع نموده در سال ۹۷۹ (۱۵۷۱) جزایر دیگری را در خاور دریای روم که مرکز
تجارت ونیز بود غارت کرد

در این موقع دولت ونیز و اسپانیا و پاپ دول ثلث با هم همدست شده ضربت کاری ببحریه
عثمانی وارد آوردند اما بزودی میان آنها نفاق افتاده و سلیم در سال ۹۸۰ (۱۵۷۲) با
دولت ونیز صلح کرده و تونس را از اسپانیا گرفت
در این اثناء امپراطور آلمان در صدد بر آمد افسر لهستان را نیز دارا شود اما مراد پسر سلیم نگذاشت
و امیر ترانسیلوانی را بر اورنگ شاهی لهستان نشانید و این سیاست باعث نفاق
ممالک اروپا را غنیمت شمرده بر ایران هجوم کرد و قریب دوازده سال با شاه خدابنده

صفوی سر بر گذاشت تا امپراطور آلمان رُدُلف Rodolphe به جنگ عثمانی

تن کشید

در مجموع باب عالی با چار به صلح با ایران رضا داد و در عوض شیروان را از شاه خدابنده گرفت

اما در اروپا امپراطور آلمان و سردار قوم مجار و امیر ترانسیلوانی دست بهم داده و امرای ملداوی

و والاشی نیز که خراجگذار باب عالی بودند با آنها پیوستند و کار را بر مراد سخت کردند

محمد پسر مراد که در سال ۱۵۹۵ به تخت نشست پیشرفتی نمود و آتش جنگ را سست کرد لیکن دولت

ایران که در این موقع برکت وجود شاه عباس کبیر جانی گرفته بود گرفتاری باب عالی را فرصتی دانست

و در سال ۱۰۰۹ (۱۶۰۰) قشون عثمانی را در شیروان شکست داد و آن ولایت را باز بدست آورد

در سال ۱۶۰۳ محمد مرد و احمد سلطنت عثمانی یافت

رُدُلف چون دید مردم آلمان بر سر عقاید لوتر Luther با هم عداوت

پیدا کرده‌اند و باب عالی از این راه آنها را بجان هم می‌اندازد در سال ۱۶۰۶ با عثمانی

صلح کرد آنگاه باب عالی قشونی برای جنگ با ایران روانه نمود اما پیش از آنکه کار زد و خورد

سخت شود گفتگوی صلح بمیان آمد و سفیر ایران با قشون عثمانی به اسلامبول رفت تا عهدنامه را

امضا کنند (۱۰۲۰ – ۱۶۱۱)

در سال ۱۶۱۲ ماتیاس Mathias که بجای برادر خود رُدُلف دوم بامپراطوری

آلمان نشست سفیری فرستاد تا صلح ۱۶۰۶ را با باب عالی نو کند و از رود همچنین سفیر دولت

هلاند با اسلامبول آمد تا با آن دولت قرارداد تجارتی ببندد

در سال ۱۰۲۳ (۱۶۱۴) ملداوی و ترانسیلوانی با دولت عثمانی بمخالفت

برخاستند آخر الامر دولت عثمانی و امپراطور آلمان صلح ۱۶۰۶ را تایید نمودند

طولی نکشید که امپراطورس در خاک عثمانی اغتشاش فراهم کرد و پادشاه ایران عهدنامه

را که سفیر او با باب عالی بسته بود نشناخت

بنابر این بیست احمد سفیر ایران را به بند نهاد و به خاک ایران قشون کشید لیکن شکست خورد

و در ۱۷ ذیقعده ۱۰۲۶ (۱۶ نوامبر ۱۶۱۷) در زد و خورد ناگهانی بگذشت

مصطفی برادر احمد جانشین سلطنت شد سفیر ایران را از بند بدر آورد لیکن بر سر ابریشم میانه‌اش

با پادشاه ایران نگرفت و از نو آتش جنگ زبانه کشید

شش ماه از سلطنت مصطفی نگذشته بود که او را خلع کردند و عثمان برادرزاده‌اش را

بجای او نشاندند. در عهد وی سپاهیان عثمانی در دو جنگ خونین تمام خاکی را که پادشاه

ایران مسخر کرده بود پس گرفتند (۱۰۲۹ - ۱۶۲۰)

در این اثنا ترانسیلوانی با آلمان یاغیانه برخاست و میان دولت عثمانی با لهستان

خلاف افتاد. قشون عثمانی شکستی سخت خورده با لهستان مصالحه نمود (۱۰۳۰-۱۶۲۱)

در سال ۱۶۲۲ (۱۰۳۱) عثمان معزول شده و مصطفی بر سریر سلطنت جای کرد اما یک سال بعد بار دیگر

او را برکنار داشتند و مراد را بجای او نشاندند

در عهد مراد قشون عثمانی در برابر سپاه ایران تاب مقاومت نیاورده هزیمت رفت

و دو دولت عقد صلح بستند

چیزی نگذشت که آفتاب عمر شاه عباس کبیر غروب کرد (۱۰۳۷ - ۱۶۲۷) و سلاطین

بخیال جبران مافات با ایران لشکر کشیدند لکن شکست خورده و صدد ایران را از آن لرستان خدمت

چند سال که بر این بعد شد برآمد مراد روانه و ایروان را بتصرف آورد لکن در مجارستان اغتشاشی

بروز کرده مراد ناچار بآن سو شتافت

در این میان طوایف قزاق در کنار رود دن قلعه‌ای بنام شهر آزوف را تصاحب کردند و دولت

ایران روانه و ایروان را پس گرفت. قشون عثمانی بغداد را فتح کرد و عهدنامه‌ای با سفیر ایران

در ۱۰۴۹ (۱۶۳۹) با دولت عثمانی بست روانه و ایروان را با ایران و بغداد را بعثمانی

واگذاشت

از آن پس پاشایان عثمانی سرگرم کارهای اروپا بوده مجال آن نداشت که با ایران عطف عنان کند

در ظرف این مدت ابراهیم برادر مراد با امپراطور آلمان عهدی گذاشت که میان دو دولت

تا بیست سال باب خصومت مسدود باشد و بعد از آن شهر آزوف را بتصرف آورد (۱۰۵۳

۱۶۴۳) و جنگیان مالت را تعقیب کردند لکن در دالماسی از ونیز شکست خورد (۱۰۵۶

۱۶۴۶)

جانشین او محمد نیز به گرفتاری دچار شده نیرو و با عاقبت در جزیره تنه دوس و لیموس

Lemnos و Ténédos را از آن دولت منتزع نمود

در همین اوان امیر ترانسیلوانی به هوای احراز سلطنت لهستان با صاحب شد و با دو هزار مرد دشمن خونی لهستان گردید و با پادشاه سوئد که چند شهر از لهستان را گرفته بود همدست شد بالاخره امیر ترانسیلوانی بکمکش پرداخت تا در ۱۶۶۴ (۱۰۵۴) از سپاه آلمان ضربتی سخت خورد و با لئوپلد (Léopold) امپراطور آلمان قرار داد که بیست سال میان آنها صلح برقرار باشد بعد از آن بکار ونیز پرداخت و با اینکه جنگجویان مالت و پاپ و سایر دول ایتالیا به ونیز آمده بودند عاقبت کاندی Candie را از ونیز گرفت (۱۶۶۹) و با آن دولت صلح کرد

در سال ۱۶۷۱ طوایف قزاق طوق تبعیت لهستان را از گردن برداشته بسلطان پناهنده شدند محمد با پنجاه هزار کس بسمت لهستان بجنبش آمده شهر کامینیک Camini-niek (۱۰۸۳–۱۶۷۲) و لئوپلیس Léopolis را مسخر ساخت در همین موقع پادشاه لهستان بصلح با عثمانی تن در داد لکن ارکان دولت او بر راه خلاف رفتند

و سردار لهستانی را تقویت کردند تا بقشون عثمانی آسیب سخت رسانید و به سلطنت لهستان را خود در کنار گرفت اما پس از آن دیگر کاری از پیش نبرد و ناچار با دولت عثمانی از در صلح و صفا در آمد

در این گیرودار طوایف قزاق از ظلم سلوک پاشای آزرده خاطر شده بحکومت مسکوی روی آوردند روسها استغاثه آنها را از غیرت پذیرفتند و در نتیجه از سال ۱۰۸۹ (۱۶۷۸) جنگ طوایف قزاق با پاشایان بمیان آمد و حکومت روسیه بحمایت قزاق برخاست آخر الامر سپاه عثمانی جنگ را باخت و پاشای ناگزیر با روسیه پیمان صلح گذاشت

در سال ۱۰۹۲ (۱۶۸۰) کار آلمان و مجارستان بخصومت کشید و مجاران از پاشای استمداد نمود پاشای با وجود اینکه با آلمان صلح بیست ساله داشت بکمک مجارستان شتافت با قدام پاپ پادشاه لهستان با لئوپلد امپراطور آلمان همدست شده (۱۰۹۴–۱۶۸۳) و قوای ونیز و روس هم در صف سپاه آلمان قرار گرفتند و همه با هم قشون عثمانی را که تا وینه نزدیک شده بود در ژوئیه ۱۶۸۳ شکست دادند و در همین اوان ونیز هم به دشمنی با عثمانی

نغمه جنگ نواخت و بتحریک مردم دالماسی و مره Morée پرداخت

چون کار جنگ به دراز کشید مجارها نیز که از آلمانیها سر خورده بودند و دولت عثمانی را از هر طرف

بهجوم و حمله بوستا مستاصل شده عاقبت در سال ۱۰۹۹ (۱۶۸۷) محمد را خلع کرده و برادرش

سلیمان را بجای او نشانیدند سلیمان تلاش نمود که با آلمان و ونیز زمینه صلحی بدست آورد

ولی توفیق نیافت شکست عثمانی دنباله پیدا کرد — در این اثنا دولت فرانسه چون خاری

در پهلوی آلمان خلیده بود در دوام جنگ باب عالی دل داد قشون عثمانی در نیسا Nissa

بر آلمان ظفر یافت و در سال ۱۶۹۱ کانینا Canina و والون Va-

len را از نو پس گرفت

در ۲۷ رمضان ۱۱۰۲ (۲۴ ژوئن ۱۶۹۱) سلیمان مرد و احمد بجای او نشست احمد نیز

چندی برود خود مشغول بود با سفرای انگلستان و هلاند میانه افتادند که دو طرف را

آشتی بدهند ولی سفیر فرانسه نگذاشت این کار سر بگیرد

در عهد مصطفی که بجای احمد بسلطنت رسید قشون عثمانی بر قشون ونیز غلبه کرد (۱۱۰۶-۱۶۹۵)

لیکن در جنگ با آلمان پیشرفتی نمود و همچنان بلوک دیگر شکستها رسید تا خطر همگینی که از

چند سال قبل از سمت روسیه متوجه دولت عثمانی فراهم شده از پرده بیرون آمد یعنی

که پطر کبیر طرحی را که برای زبونی دولت عثمانی ریخته بود پیش کشید و دنبال کرد

ذکر ایران

شاه اسمعیل صفوی چون نه پیاده نظام داشت نه توپخانه و نه سواره نظام شکست خورده از عهده

دولت عثمانی بر نمی آمد و با این جهت در سال ۹۲۱ (۱۵۱۵) با تقبیلای دولت پرتغال

بر جزیره هرمز تن در داد آنها دولت بهمدستی با عثمانی بجنگد و در پرتو همین دوستی

ایرانیها ریختن توپ و بکار بردن اسلحه آتشی را از پرتغالیها آموختند و از این جهت

اولیای دولت عثمانی به دولت پرتغال به دیده دشمنی نگریستند

شاه طهماسب سفیر پرتغال را پذیرفت و از ایشان خواستار شد که ایران و پرتغال با هم قرارداده پیدا

کنند و این قرارداد مقدمه مناسباتی شد که بعدها بر ضد کار عثمانی میان آنها بمملکت پدید آمد

شاه خدابنده و اهلکه شنیدند پادشاه اسپانیا و صاحب اختیار پرتغال با دولت عثمانی

سر جنگ دارد در آشتی با باب عالی مردد شد

شاه عباس کبیر کرّرًا به دربارهای فرنگستان سفیر فرستاد تا با آنها پیمانی گذارده و همه با هم به دولت
عثمانی هجوم برند از آنجمله رُدلف دوم امپراطور آلمان و بوریس گُدُونوف
Boris Godunoff تزار روس این فکر را استقبال کردند و حتی
تزار روس چند هزار سپاهی به تسخیر قلعه دربند که در دست عثمانیها بود فرستاد لکن روبهم رفته شاه
عباس از این گفتگوها نتیجه مهمی نگرفت زیرا که بعضی از دول فرنگ از جنبش واقعی
در این راه کوتاه آمدند و بعضی دیگر اصلاً روی خوشی به کارشان نداد‌ند

تنها خدمت نمایانی که در کار جنگ با عثمانی از طرف فرنگیها به شاه عباس شد خدمت سِر آنتونی
شرلی و برادرش سر رابرت شرلی بود که در سال ۱۰۰۷ (۱۵۹۹) با بیست و شش نفر از
انگلستان به دربار شاه عباس آمده او را به جنگ با دولت عثمانی تشویق کنند
و در دربار شاه عباس مقام سپهسالاری و سفارت یافتند و در ایران به مقربان درگاه مقدم شدند و در
تمشیت امور لشکر و تعلیم توپخانه ایران زحمت بسیار کشیدند و فنون جنگی اروپا را از آنجمله
به کار بردن توپ را به ایرانیان آموختند و پانصد عراده توپ برنجی و شصت هزار

تفنگ فراهم آوردند و خود سر رابرت شرلی در جنگ با عثمانیها فرمانده بود و سه مرتبه زخم
برداشت و فی الواقع این جنگ بهمت ایشان به سامان نشست

دولت عثمانی گذشته از چشم طمعی که به ولایات ایران داشته بود از اجناس ایران هم که
میخواست از خاک آن دولت بگذرد عوارض گزاف مطالبه میکرد و بدین ترتیب
داد و ستد ایرانیان با اروپا حایل بود شاه عباس چاره کار را در آن دید که محصول ایران
و منجمله ابریشم را که در دست خود او بود از راه خلیج فارس به اروپا روانه کند و بدین قصد
عمّال دولت پرتقال را با امتیازات و شمول مراحم خود بنواخت لکن پرتقالیها
بخیال اینکه تجارت ایران از راه خلیج منحصر به خود آنها باشد نگذاشتند تجار ایرانی جنس خود را
مستقیماً از آن طریق به اروپا بفرستند و به این علت شاه و مردم را از خود رنجانیدند
شاه عباس چون دید اسپانیا و پرتقال در سیاست برگشته خود پا ایستاده به دولت عثمانی
حمله نبرند و در تجارت نیز با او راه نمی آیند در مقام تلافی بر آمده از آنها روگردان شد
و به انگلیس ها روی آورد

تجار انگلیسی با ممالک عثمانی داد و ستد داشتند بنا بمصلحت خود نگذاشتند نمایندگان دولت
انگلستان با ایران قوام بگیرد و روز بروز نفوذی پیدا کند تا آنکه شاه عباس دست پرتقالیها را
در سال ۱۰۱۰ از بحرین و در سال ۱۰۲۲ از بندر گمرون (بندر عباس) کوتاه ساخت
آنگاه نمایندگان شرکت انگلیسی هند شرقی باصفهان آمدند و شاه عباس آنها را با اعزاز
پذیرفت و در سال ۱۰۲۷ با آنها قرارداد بست مبنی بر اینکه تمام ابریشم ایران را
در جنوب بانحصار با آن بفروشند و از راه عثمانی چیزی باروپا نفرستند

دولت اسپانیا از این پیش آمد هراسان شده سفیری بدربار شاه عباس فرستاد که حاضریم با
دولت عثمانی بگوییم تجار ایران را مجاز داریم ابریشم خود را مستقیماً بهند و پرتغال
ببرند و در مقابل آن جنس بخرند لکن شاه عباس سال پیش با عثمانی عهد صلح بسته و هم قبلاً
از اسپانیا آزرده بود باین پیشنهادها وقعی نگذاشت و سفیر اسپانیا را دست بسر نمود

اما عمر عهدنامه‌ای که ایران و عثمانی گذاشته بودند کوتاه بود و با مختصر بهانه‌ای خونریزی را
از سر گرفت و بسیاری از آنچه را که شاه عباس رشته بود پنبه کرد

بالجمله شاه عباس پس از چندی با انگلیسها قول و قرار داده به کشتیهای آنها
در نهم جمادی الثانیه ۱۰۳۱ (۲۱ آوریل ۱۶۲۲) جزیره هرمز را از پرتقالیها گرفت
در این جنگ مردم هلاند نیز چون در تجارت با اهالی اسپانیا و پرتقال رقابت داشتند
و همواره با آنها خصومت می‌ورزیدند برای طرد پرتقالیها با انگلیسها مدد رسانیدند و از اینجا
پای آنها با ایران باز شد چنانکه در بندر عباس تجارتخانه برپا کردند و کم کم رودست شرکت
انگلیسی هند شرقی بلند شدند و از پرداخت عوارض گمرک معاف گردیدند

دولت ایران که با عثمانی جنگ داشت باین امر اهمیت نمیداد تا خیالش از سمت جنوب
آسوده باشد و نتیجه این شد که از طرفی سپاه عثمانی منکوب گردید ولیکن پا از حدود حقوق
ایران را نشناخت و از جانب دیگر رفته رفته تجارت واردات و صادرات
ایران کم و بیش بدست هلندیها افتاد و کارکنان شرکت انگلیسی هند شرقی ایران
شدند که تجارتخانه خود را در اصفهان ببندند

با اینهمه دولت ایران نگذاشت دستگاه شرکت انگلیسی هند شرقی برچیده شود

تا انگلیسها و هلندیها هر دو در ایران بمانند و در موقع بتواند آنها را بروی هم وا دارد و بدین طریق بهترین نظر
دولت ایران وجود فرانسویها را نیز که از سال ۱۰۷۵ (۱۶۶۴) در هندوستان
بخودنمائی برخاستند و بخلیج فارس دست یافتند و به نیروی دریائی اسپانیا و هلاند در دریای
روم آسیب سخت زدند و در ایران پا ترسی برای دو حریف دیگر بشمار می‌آمدند نعمت
بازیافته دانست

با این وصف هلندیها یکی دو بار بصف آرائی برخاستند و جائی از ایران را گرفتند
تا دولت حاجت آنها را برآورد لیکن دولت ایران اعتنائی نکرد و تا خود بخود عاجز
شدند و ناچار بآنچه در ایران نصیبشان بود خشنود شدند اما هلندیها با انگلیسها مدام پیکار بودند
و گاهگاه نیز در جنگ و ستیز بودند نیرو نه بخوردند تا شأن و قدرت انگلستان
نام و آوازه را در اروپا از هلند گرفت و در خلیج فارس نیز آن دولت را از اعتبار انداخت
و آخر الامر از سال ۱۱۸۰ یکباره هلند خلیج فارس را ترک کرد

با این ترتیب خاندان صفوی از همه راه در خصومت با دولت عثمانی چشم اندیشش بنگرانیها

کم کم دریافت که در پیکار با پیچ اغراض آنها شده و از این گذشته نفوذ خود فرنگیها در ایران
خطری در بر دارد که از خطر عثمانی کمتر نیست و از این لحاظ چنین طرد عموم آنها را بمصلحت دور از خرد
توانائی خود ندید بر آن شد که همه آنها را نگاهدارد تا از ترس یکدیگر مجال آزار ایران
را نداشته باشند

از این گذشته پادشاهان صفوی معتقد بضرب شست خود را بدولت عثمانی نشان داده
و بآن دولت حالی کرده‌اند که تسخیر ایران کار آسانی نیست و در نتیجات خود با بالعکس راه اعتدال
و احتیاط رفتند تا اصلاح ملک خویش را بهوای این و آن بباد ندهند و جز بهنگام ضرورت با
دولت عثمانی در نیاویزند چنانکه پس از تسخیر کامینک Caminiek
بدست قشون عثمانی وقتی سفرای روسیه و لهستان و آلمان از شاه سلیمان صفوی برای جنگ با
عثمانی تحریک کردند و از دست رفتن بغداد و بصره و ارزنة الروم را بچشم دولت ایران
می‌کشیدند شاه سلیمان گفت روزیکه من با عثمانی بجنگیدم استمداد مرا اجابت نکردید
اکنون که من با آن دولت مصالحه کرده‌ام دیگر گفتگو در این باب ثمری ندارد و هم وقت

پس گرفتن ارزنة الروم و بصره و بغداد است نوبت عثمانی بعد از اینها داده است از شمال بلاد

هم میرسد ایران را که آن نیست تعرض آن از خورهای تا عثمانی ضعیف شود که سیاست ایران

این دولت در برابر اروپا سپر بلای ایران است

باین ترتیب دولت ایران اعلام میدارد که بکار سیاسات اقوام اروپا با دولت عثمانی

دیگر کاری ندارد و در این باب روش بیطرفی کامل اختیار کرده است

دوام این روش تا آنجا که ممالکی از قبیل ونیز و پرتغال و اسپانیا و ایطالیا و آلمان

و هلند و انگلستان و فرانسه را فرا گرفت ممکن بود زیرا ایران را از دستگاه آب

و خشکی آن ممالک برکنار نگاه داشته است اما نسبت بروسیه ترازوی که همسایه دیوار بدیوار

ایران بود بجهات دیگر آن بیطرفی نمی آمد

چنانکه گذشت ریشه کردن خاندان صفوی در ایران و آزاد شدن روسیه از تسلط

تاتار تقریبا متقارن هم بود و این هر دو دولت بمقتضای حوائج سوداگری سیاستی

نو را فراوان با یکدیگر پیدا کردند و با وجود همه از دولت عثمانی دفع آنیف حکومتش

تاتار دو شدند قبلاً بهم رایگان شدند تا ظلم توانای خصم را باطل التحرا اتحاد کنند و به دستی

و بهره استانی را خرز نهال نورسته دولت خویش کنند باین ترتیب از آغاز کار شالوده

دوستی و یگانگی ایران و روسیه بر اساس داد و ستد و دوری از گونه دستگاه جنگ و جوری

قیامی ترک و تاتار بجودی خود ریخته شد و مستمراً رو بتوسعه داشت

دیری نگذشت که روسیه ترازوی بیش از آنچه در بدو امر گمان میرفت بر دو عظمت یافت

و خود را تشنه بسط حدود و توسعه خاک نشان داد و علی الخصوص از روزیکه ستاره

اقبال پطر کبیر برآمد درین راه بیش از پیش بتکاپو افتاد و به بلند پروازی

همت گماشت

وضع روسیه و عثمانی از ابتدا بطوری پیش آمده بود که روسیه هر جا پا میگذاشت دم

عثمانی بود و تا پا را پس نمی کشید تا عثمانی بصلح یا بجنگ دم را جمع کنند و از آنجا

که بلند پروازی روسیه تمامی نداشت سرانجام این بازیها نابودی دولت عثمانی بود

و بالطبع در چنین حالتی ایران که در همسایگی آن دو دولت نشسته بود نمی توانست آسوده کناری

بگیرد و بیطرفانه نظاره پردازد که چگونه با دو دو کارشی و از دو حریف کارزار یکی نمی‌گردد و در این
باب با حسن بخت در تاریخ آمده این می‌شود که از دوره صفویه تا ختام قاجاریان ایران فشار را در برابر دو دولت
ایران از حمله ادبار گاه قسطنطنیه برده و با دیگر کار بطرز بزرگ با اسلاف و اخلاف او موسسه است
در بازی برده و هر دفعه از این سو روی برتافته و آن سو بیک کرده جز زیان نصیبی نداشته است
ولی البته این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که دولت ایران در دوستی که
به تزار روس داده فقط وقتی برده داشته و می‌توانسته است بر پای خود بایستد و توپ بزند
والا در چاره نکبت و ادبار تزار روس نیز که تقریباً هیچگاه در شمال ایران از نو خرابی است
به دوستی یا دشمنی پشت سر هم خال برنده از آستین در آورده و دار و ندار ایران را بر گشته بخت را
صاحب شده و شاید در بست بر سر خوان نشسته است تا نقش برگشته چرخ بازیگر بساط
طرفه تری را در صفحه روزگار گسترده است

فصل اول

در عهد صفویه

بزرگ کار ایوان مهیب تزار روسیه آنتونی جن کینسون Antany
Jenkinson تاجر انگلیسی در مسکو تجارت میکرد یکبار در سال ۹۶۹
هجری (۱۵۶۱ میلادی) و بار دیگر در سال ۹۷۱ هجری به ایران آمد
در سفر اول جن کینسون از جانب الیزابت ملکه انگلستان و دیوان خداوندگار روسیه
برای شاه طهماسب اول پادشاه صفوی نامه داشت و میخواست راه آمد و شد ایران را با روسیه
و انگلستان باز کند و پیمان آنها داد و ستد را رواج دهد اما از بخت بد او در رسوم دربار
ایران آشنا نبود و از این فرصت نتیجه نتوانست بیابد
اما سیاست شاه طهماسب صفوی با سلطان سلیمان عثمانی از سال ۹۶۱ هجری به بعد که در دولت
صلح کرده به دوستی و مدارا می‌گذشت و مزاحمتی در کار نبود تا فرصت عظمت ایران بنام
شاه خدابنده (شاه محمد) بیرون آمد و بی کفایتی او از پرده در افتاد و دولت عثمانی

که در آن گیر و دار در ایران بزرگ، گماشتگان دولت عثمانی دست اندازی را
بخاک ایران گذاشته در سال ۹۸۶ دربند و در سال ۹۹۱ باکو را ضبط کردند و کم کم
گرجستان و بلاد قفقاز و آذربایجان و سایر ولایات غربی ایران را نیز در حیطه نفوذ خود
کشیدند

شاه خدابنده از این وضع پریشان شده بخیال اینکه دولت روس را با عثمانی بجنگ
وادارد سفیری بدربار فئودور ایوانویچ فرستاده دربند و باکو را باو واگذاشت
بسی برنیامد شاه خدابنده از سلطنت کناره گرفت و پسرش شاه عباس کبیر بجای او
نشست شاه عباس در بدو سلطنت خود سرگرم برانداختن سرکشان داخله و دفع
قوم ازبک بود و فرصت جنگ با عثمانی را نداشت لکن برای استرداد ولایات
ایران از عثمانی از همان آغاز کار دوستی روسیه را لازم شمرد و بهمین جهة طرحی را که پدرش
در این باره ریخته بود دنبال کرده در سال ۹۹۷ (۱۵۸۹) سفیری بدربار روس فرستاد
که ببینند اگر دولت ایران با عثمانی عهدنامه ببندند دولت روسیه چه همراهی با ایران

خواهد کرد و ضمناً بگوید که ایران حاضر است دربند و باکو را بروسیه واگذارد و لکن برای انجام مقصود هم
برای اینکه سرحدات ایران و روس بهم نزدیک شود و روابط دو مملکت محکمتر گردد دولت
روسیه باید هر چه زودتر بطرف دربند و باکو قشون بفرستد

دربار روسیه نه تنها در جواب سفیر ایران بطفره متوسل شد بلکه در صدد برآمد گیلان را دست نشانده
خود سازد تا شاه عباس گذاشت این خیال از روسیه برگردد

در سال ۱۰۰۵ (۱۵۹۷) شاه عباس بروسیه پیشنهاد کرد که دو دولت در دربار یکدیگر سفیر
مقیم داشته باشند و اتحاد نظامی با هم بگذارند و قشون آنها راه خشکی ایران را تا شیروان
از دشمن بپردازد

در سال ۱۰۰۹ بوریس گودونف تزار روسیه هیئتی بایران فرستاد که ایران و روسیه و آلمان
دست اتحاد بهم بدهند و متفقاً با عثمانی بجنگند ضمناً تزار روس مژده داد که برای
کمک شاه عباس چند هزار مرد جنگی با جمعی تفنگدار و چند عراده توپ فرستاده است
تا قلعه دربند را محاصره کنند اما هر چه بود از این افکار و وعده‌ها نتیجه‌ای حاصل نشد

و شاه عباس همینکه از کار داخله فراغتی یافت دیگر بجنگ با عثمانی پرداخته کلیهٔ بلادی را که آن دولت
از ایران برده بود بتدریج باز ستانید چنانکه در سال ۱۰۲۷ گرجستان و بلاد قفقاز را از آن پاشایان
و کردستان و موصل و بغداد از قشون عثمانی مستخلص شده بود

با اینهمه شاه عباس همواره میخواست رعایت جانب دولت روس را بکند چنانکه وقتی
شماخی را از عثمانی گرفت بدولت روسیه نوشت که اگر این شهر برای روسیه لازم باشد
دولت ایران از واگذاری آن مضایقه ندارد زیرا که ما دوستیم و همه چیز ما از شما است در
۱۰۲۳ که گرجستان را مسخر کرده بود چنین دانست که پادشاه روس میخواهد از شاهزاده گرجی
شفاعت نماید پنهانی او را کشت و بسفیر روس گفت که اگر او مرده بود خواهش پادشاه
روسیه را با کمال میل انجام میدادم و در همان اوان که یکی از یاغیان دولت روسیه در
هشترخان میخواست یاری بگیرد نماینده روسیه را باور داده باو گفت دشمن تزار را دوست
نبوده و نخواهم

باری میخائیل فئودوروویچ Mihail Feodorovitch رسولی بدربار شاه ایران

رومانف چون در سال ۱۰۲۲ بسلطنت روسیه رسید سفیری بایران فرستاد و در سال ۱۰۲۳
شاه عباس بسفیر او گفت که اگر پادشاه روس پول و قشون بخواهد من حاضرم بفرستم و البته
اگر برای من هم پول و قشون لازم باشد او خواهد فرستاد

در سال ۱۰۲۸ (۱۶۱۸) که روسیه با لهستان در جنگ بود شاهزادگان گرجستان از
میخائیل فئودوروویچ تزار روس بر ضد شاه عباس حمایت خواستند و این سفارت تزار روس
شاهزاده میخائیل پطروویچ باریاتینسکی Bariatinsky را
بسفارت بدربار شاه عباس فرستاده برای جنگ با لهستان از شاه عباس مساعدت
نقدی طلب کرده و در باب گرجستان نظر او را خواست. سفیر تزار مختار بود در مقابل
تنخواهی که بگیرد سند رسمی بدولت ایران بدهد و حتی شهر هشترخان را هم گرو بدهد. دولت
ایران واگذار نماید و بقول او لشکرکشی لهستان سالیانه چهارصد هزار منات
برای روسیه خرج برداشته است

بهر حال شاه عباس سفیر روس را بمهربانی پذیرفت و بتجار روس در ایران اجازهٔ تجارت داد

و در باب گرجستان اظهار میکرد که ایران در روسیه حمایه و لوازم بدارد باشند و همچنین
آنها خاک ثالثی در چاپار همواره خدمت و تکلم فراهم خواهد کرد حاصل نشد

در سال ۱۰۷۹ چهار هزار نفر از قزاقهای کنار رودخانه سیاه بریاست استنکا رازین
Stinko Razine از راه بحر خزر به رشت آمده جمعی را کشتند
و شهر را غارت کردند و کمی بعد فرح آباد مازندران را چاپیده و برای گذرانیدن زمستان
در بیانکاله فرود آمدند تا اینکه آنها را ساخته امرای خود را پس گرفتند و از آنها پس از چندی
با غنیمت بخاک خود برگشتند حتی چنانچه معروف شده یک دختر ایرانی نزد ایشان
او را بروسیه برده و او بعدها در رود ولگا غرق شد

عاقبت دولت روس باصرار دولت ایران استنکا رازین را دستگیر کرده در ۱۰۸۲
(۱۶۷۱) در مسکو بدار آویخت

در سال ۱۰۸۴ (۱۶۷۳) سفیری از جانب الکسی تزار روس به دربار شاه سلیمان
صفوی آمده و با تعهدی که دولت ایران در موقع فتح گرجستان به آن ملت

کرده بود که والی آن سرزمین همواره از دودمان طهمورث برگزیده شود از دولت
ایران درخواست کرد که گرجستان را با ارکلی (هراکلیوس) نبیره ارکلی نواده
طهمورث والی گرجستان بود از وقتی که پدربزرگش بدست قشون ایران
اسیر شده بود فرار کرده بروسیه پناه برده و تزار روس از او توجه کرده دختر خود را بزنی
باو داده بود تزار خود ارکلی را همراه سفیر فرستاده بود که پای شاه را ببوسد و به
ایالت گرجستان سرفراز شود شاه سلیمان خواهش تزار را پذیرفت و ارکلی را
بحضور خواسته خلعت داد و بفرمانفرمائی گرجستان برقرار نمود

در سال ۱۰۸۶ سفیر دیگری از روسیه بایران آمده و برای جنگ با عثمانی بیست هزار قشون
از دولت ایران کمک خواست و استناد او بعهدنامه بود که از زمان روس و ایران
وجود داشت و بنابر آن عهدنامه هرگاه عثمانی با ایران یا روسیه حمله کند طرف دیگر مکلف است
بیست هزار قشون بکمک متحد خود بفرستد

قریب یکسال بود که دولت روس در این باب اصرار میورزید و دولت ایران اقدامی

نمیکرد و باین جهة این بار دولت روس زبان بتعرض گشوده بود که ناچاریم اینهمه تأخیر را حمل بر نقض
عهدنامه نمائیم و روابط خود را با ایران قطع کنیم

با وجود این همه رأی دولت ایران بر این شد که منافع دولت روس برای ما دارای آن اهمیت نیست
که بخاطر آن دولت ایران داخل جنگ با عثمانی شود و لو اینکه کار بنقض عهدنامه روسیه منجر گردد

بهر حال دولت عثمانی در سال ۱۰۸۸ شخصاً داخل جنگ با روسیه شد و این جنگ تا سال ۱۰۹۲
دوام یافت و دولت ایران در آن مداخله نکرد

مقارن همین اوقات (۱۰۹۳) سلطنت روسیه به پطر الکسی ویچ چهارمین پادشاه
سلسله رمانوف رسید این شخص پطر کبیر معروف است که روسیه را باوج عظمت رسانید و ملت روس را
بشاهراه مدنیت انداخت

از خیالات بلند پطر یکی هم این بود که از راه ایران با هندوستان مربوط شود قبل از پطر اسلاف
او نیز در همین فکر بودند چنانکه میخائیل فئودوریچ در سال (۱۰۳۱) با خان خیوه مراوده پیدا
کرده و جانشین او الکسی برای ایجاد روابط تجارتی با هندوستان در سال ۱۰۵۶ و ۱۰۸۶

نمایندگانی بآن مملکت مخصوصاً بدربار اورنگ زیب فرستاده بود

پطر در سال ۱۱۲۰ سفیری موسوم به اسرائیل اری Israel Orie
بدربار شاه سلطان حسین صفوی روانه کرد این شخص با جلال تمام وارد اصفهان شد و مدتی
در آنجا بسر برد و بعدها بروسیه برگشته در هشترخان درگذشت

دربار شاه سلطان حسین هم هر روز از عظمت و اقتدار پطر کبیر تازه‌ئی میشنید و هم نسبت
که شاهزادگان گرجستان که از زمان شاه طهماسب اول سعه چندین بار از ضعف
تسلط ایران از تزار روس درخواست حمایت کرده بعضی‌ها کس بدربار تزار فرستاده
و او را متوجه قفقازیه نموده خواهان آن شده بودند که مناسبات خود را با دولت روسیه تازه
کنند و با پطر کبیر عهدنامه‌ها تجارت و دوستی ببندند

در این اثنا در بهار سال ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) مردم شیروان بریاست داود بیگ داغستانی
بطغیان برخاستند و بعضی از قبایل لگزی نیز با آنها پیوسته در لگزستان و داغستان
بنای فتنه را گذاشتند و شماخی را گرفتند و در ضمن زد و خوردی در آنجا روی داد

چند نفر از تجار روس کشته شدند و دارائی آنها بتاراج رفت

این عصیان را سبب اصلی آن بود که اهالی شیروان جمعی از اهل سنت بودند در عهد شاه سلطان حسین پیوسته از دست اهل تشیع رنج و عقوبت میدیدند و دادرسی نمی جستند

بهر حال بواسطه واقعه شماخی شاه سلطان حسین مبلغی را با هدایای بسیار بعذرخواهی نزد پطر کبیر فرستاد و از خطاء رعیت گذرد و او را بهمان دوستی نگه دارد

پطر کبیر چون در نیمه و گرفتار بود نتوانست با ایران بجنگد لکن قبل از اینکه عهدنامه امضا کند در صدد برآمد از وضع داخلی ایران آگاه شود بهمین جهت در سال ۱۱۲۷ (۱۷۱۵) آرتمی ولینسکی Artemy Wolinsky را بسفارت مامور اصفهان کرد و باو اختیار داد که با ایران قرارداد تجارتی ببندد

این سفیر دستور داشت در خصوص ولایات کنار بحر خزر مخصوصاً گیلان تحقیقات دقیق نماید و از شاه سلطان حسین درخواست کند که تجار ارمنی ابریشم ایران را من بعد بعوض ازمیر و حلب بپطرزبورگ بفرستند تعهده مورد توجه ایرانی ها نشد خطرناکترین

دشمن آنها در گذشته و آینده دولت عثمانی بوده و خواهد بود

این سفیر در مدت توقف خود در اصفهان و قفقاز با اوضاع ایران بصیرت کامل پیدا کرد و از جمله بپطر چنین نوشت : اکنون در ایران کمتر جائی است که در حال عصیان نباشد و دولت ایران بهیچوجه قادر برفع آنها نیست البته جنگ سوئد عجالة روسیه را از حمله بایران باز میدارد ولی ضعف این مملکت بحدی است که روسیه فقط با چند فوج میتواند قسمت عمده آنرا ضمیمه خاک خود کند و موقع بکار مخصوصاً اکنون است که تاج و تخت ایران رو بزوال دارد و الا اگر پادشاه دیگری روی کار بیاید و این کار البته با توانائی مدد وضع تغییر خواهد کرد

پطر کبیر برای توسعه خاک خود با دولت سوئد و دولت عثمانی هر دو در افتاده جنگهای سخت با آنها زده بود چنانکه در سال ۱۱۰۷ (۱۶۹۶) آزوف را مسخر کرده کلید تجارت را در دریای سیاه بدست آورده و از آن پس مشغول ساختن استحکامات شده بود تا شبه جزیره قریم را از زیر استیلای دولت عثمانی خارج سازد

شارل دوازدهم پادشاه سوئد در ۱۱۲۱ (۱۷۰۹) در پلتاوا منهزم و زخمی گردید و بخاک عثمانی گریخت

دولت عثمانی در سال ۱۱۲۳ (۱۷۱۱) بتشویق شارل دوازدهم و بهمراهی تاتارهای قریم بروسیه تاخت و بسمت دانوب و بسارابی راه افتاد پطر کبیر که دشمن را حقیر شمرده و قبلی تهیه ندیده بکاری دشوار گرفتار گشته بود ناچار شرایط دولت عثمانی را پذیرفته از آزوف و از کشتیهائی که در دریای آزوف داشت و از استحکاماتی که ساخته بود و از دخالت در کارهای لهستان و طوایف قزاق آن صفحات چشم پوشید (صلح پروت Prouth)

وابسته تلافی این شکست مجال نمیداد که پطر کبیر باین زودیها با ایران نیز بجنگ و ستیز برود و از این جهة ولینسکی را سفیر پطر در چهارم رمضان ۱۱۲۹ (۱۲ اوت ۱۷۱۷) عهدنامه با شاه سلطان حسین بست که بموجب آن حق تجارت گمرکی و وضع اجناسی به حمل و نقل فیما بین دو مملکت مجاز و برقرار گردید بعلاوه این عهدنامه بروسیه حق میداد که در گیلان قنسول داشته باشد

و پطر کبیر بطوریکه در عهدنامه قید شده بود در ذیقعده ۱۱۳۲ (سپتامبر ۱۷۲۰) سیمون آورامف Semeon Avramov را بسمت قنسول روس برشت فرستاد ولینسکی چون بروسیه برگشت پطر حکومت استرخان را باو سپرد تا زمینه انجام خیالی را که درباره ایران کرده بود فراهم آورد

در این اثنا دولت عثمانی ناگزیر عهدنامه پوژاروواک Pojarevac (پاساروویتز Passarowitz) را در سال ۱۷۱۸ امضا نموده بموجب آن جزء بزرگی از ولایات اروپائی خود را از دست داد و برای جبران از دست رفته ها متوجه ایران گردیده در اواخر ۱۷۲۰ سفیری بایران فرستاد تا از اوضاع این کشور آگاه شود

از این تعهدات چیزی نگذشته بود که کار اغتشاش در ایران بالا گرفت محمود افغان در سال ۱۱۳۴ (۱۷۲۲) اصفهان را محاصره کرد

شاه سلطان حسین چون وضع را پریشان دید در ۲۷ شعبان ۱۱۳۴

(۱۲ ژوئن ۱۷۲۲) پسر سوم خود طهماسب میرزا را بولیعهدی برگزیده با دسته نفر
تفنگچی فرستاد که برای نجات اصفهان مددی برساند اما طهماسب میرزا در قزوین
بخوشگذرانی پرداخت تا کار اصفهان از غلا و گرفتاری بجائی کشید که شاه سلطان حسین
ناچار سلطنت ایران را با تاج در دم محمود افغان نهاد (یازدهم محرم ۱۱۳۵ – ۲۲ اکتبر ۱۷۲۲)
طهماسب میرزا چون این خبر شنید در ۱۴ صفر ۱۱۳۵ (۲۴ نوامبر ۱۷۲۲)
در قزوین بتخت نشست و خود را شاه خواند محمود افغان قشونی بجنگ او فرستاد و او
شکست خورده به تبریز گریخت و قشون محمود قزوین را ضبط کرد

پطر کبیر چون در سال ۱۱۳۳ (اوت ۱۷۲۱) در نیستاد Nystadt با
دولت سوئد عهد صلح بست و از آن طرف خاطرش آسوده شد بخیال ایران افتاد
و در اول رمضان ۱۱۳۴ (۱۵ ژوئن ۱۷۲۲) از هشترخان منشوری باطراف
دارکف فرستاد که چون در ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) داود بیک حاکم لگزستان
شماخی هجوم کرده و چهار میلیون منات با اتباع روس زیان رسانیده و دولت

ایران قادر بسرکوبی اشرار و جبران خسارت نیست اکنون ما خود برای گوشمالی مقصرین و احقاق حق
عازم آن سامان هستیم مقرر آنکه اهالی ایران و تجار عثمانی عموماً بانواع مال کار خویش
مشغول باشند و هیچیک از جای خود تکان نخورند

باین ترتیب پطر کبیر بطرفداری سلسله صفوی و بهانه تقویت آنها در حفظ امنیت ممالکش
در هشتم شوال ۱۱۳۴ (۲۲ ژوئیه ۱۷۲۲) با چهل و پنجهزار قشون از رود ولگا وارد
دریای خزر شده و سیزده روز بعد بمصب رود ترک رسید و پس از دست یافتن بر
لگزستان از گردنه های جبال قفقاز گذشته وارد داغستان گردید و قبایلی را از آن
سرزمین که در سال ۱۱۲۴ با داود بیک مساعدت کرده بودند مقهور ساخت
چون دولت عثمانی از چندی پیش داود بیک را حاکم شیروان شناخته و او در کنف
حمایت خود گرفته بود این قبایل نیز از آن دولت یاری خواستند

پطر در بیست و دوم ذیقعده ۱۱۳۴ (سوم سپتامبر ۱۷۲۲) دربند را تصرف آورد
و در ضمن بنماینده خود در ایران (سیمون آورامف سابق الذکر) دستور داد به شاه ایران

بگویند مقصود پطر از لشکرکشی قفقاز قلع و قمع اشرار و یاغیان است. اما اگر پادشاه ایران بخواهد پطر حاضر است برای دفع شورشیان افغان قشونی به کمک او بفرستد بشرط اینکه دولت ایران به پاداش این خدمت یکی از ولایات کنار بحر خزر را به دولت روس واگذار نماید. آورندهٔ پیغام خداوندگار خود را در قزوین شاه طهماسب یافت.

پطر بعد از تصرف دربند چون دید تسخیر باکو مشکل و زمستان در پیش است در اواسط ذیقعده باخلو بیتبری در دربند گماشته خود به هشترخان برگشت و از آنجا فرستاده‌های گیلان بحضور او رسیده برای جلوگیری از دست اندازی ایردست خان افغان به شهر رشت مدد خواست. پطر عده‌ای بسرپرستی سرهنگ شیپوف Chipoff مأمور گیلان کرد. این عده در چهار کشتی جای گرفته در صفر ۱۱۳۵ (نوامبر ۱۷۲۲) روانه شده و از راه انزلی به رشت آمده شهر را قبضه کرد.

پس از چندی پطر عده دیگری را بریاست سرتیپ لواشف Levacheff به ایران فرستاد.

شاه طهماسب در اواخر جمادی الاخری برای سرهنگ شیپوف پیغام فرستاد که ما محتاج مساعدت روسیه نیستیم لکن شیپوف جواب داد که من به امر پطر به ایران آمده‌ام و جز بامر او مراجعت نخواهم کرد.

باین ترتیب معلوم شد قشون روس خیال ندارد خاک ایران را ترک کند. هجوم پطر به ایران نزدیک بود شعلهٔ جنگ را میان عثمانی و روسیه برافروزد لکن نپلویف Neplueff سفیر روس در اسلامبول همواره باب عالی را اطمینان میداد که پطر در نیات خود با دولت عثمانی جز راه صلح و صفا نخواهد رفت و باین وسیله مانع بروز جنگ شد.

در بهار سال ۱۷۲۳ دولت عثمانی را عقیده این شد که اگر در تسخیر خاک ایران بروسیه پیشدستی کند راه پیشرفت روسیه را در ایران خواهد بست و باین جهت به طهماسب اعلان جنگ داده در رمضان ۱۱۳۵ (ژوئن ۱۷۲۳) تفلیس را گرفت.

شاه طهماسب در این موقع بمشورت آورامف قنسول روس در گیلان کاریسکرد سفیری بدربار پطر فرستاد تا با او عهد اتحادی بگذارد

سفیر شاه طهماسب رفته بود که در شوال ۱۱۳۵ با ماتیوشکین Matiou-

chkine بامر پطر باکو را محاصره و مسخر کرد و سیمبولتف Simbou-

latoff گیلان را گرفت لیکن چیزی نگذشت صاحب‌منصبان روس در گیلان

کشته شدند و سربازان چاپار باکو برگشته و گیلان از دست روسها بدر رفت

در این گیر و دار نماینده روس در ایران (کنت تولستوی) شاه طهماسب

گفت که مقصود دولت روس از تصرف باکو فقط قلع و قمع یاغیان است

بالاخره سفیر شاه طهماسب در پطرزبورگ در بیست و دوم ذیحجه ۱۱۳۵ (بیست و سوم

سپتامبر ۱۷۲۳) قراردادی با پطر گذاشته است که بموجب آن قرارداد شهر دربند

و باکو و تمام متعلقات و ملحقات آنها در ساحل بحر خزر و همچنین گیلان و مازندران

و استراباد بملکیت ابدی امپراطور روسیه واگذار شد و در عوض پطر وعده داد که با

پادشاه ایران همواره دوست باشد و مدد برساند تا کلیه یاغیان و دشمنان داخلی

و خارجی او برافتند بعلاوه این قرارداد آزادی تام تجارت بروس در ایران

مبادله و مقرر شده است که هر یک از طرفین دوست و دشمن طرف دیگر را دوست و دشمن

خود بدانند در ایران این قرارداد بر همه کس گران و ناپسند آمد تا آنجا که سفیر ایران آنرا

امضا کرده بود جرأت مراجعت بایران نداشت و خود شاه طهماسب هم آن عهدنامه را

نپذیرفت باین جهة پطر شاهزاده مچرسکی Boris Metch-

ersky را بهمراهی آورامف سابق الذکر بایران فرستاد تا قرارداد را بتصدیق

پادشاه ایران برسانند معذلک مقصود پطر حاصل نشد و خود این هیئت نیز در مراجعت گرفتار

راهزنان گردیده با هزار زحمت جانی بدر برد

شاه طهماسب در همان موقع به روسیه سفیر فرستاد نماینده هم باسلامبول روانه نمود

باب عالی بنماینده مزبور چنین گفت که چون روسیه دربند و باکو را گرفته و افاغنه اصفهان را

قبضه نموده اند دولت عثمانی هم برای تصرف تبریز و ایروان قشون فرستاده است

تا قبل از اینکه این متصرفات بدست دشمنان ایران بیفتد دولت عثمانی آنها را تحت تصرف

در آورد اگر شاه طهماسب گرجستان و آذربایجان را بدولت عثمانی واگذار دارد باب عالی

او را بسلطنت ایران خواهد شناخت و قشون بکمک او خواهد فرستاد ولکن نماینده شاه طهماسب

این پیشنهاد را رد کرد

وقتی خبر امضاء قرارداد بیست و دوم ذیحجه ۱۱۳۵ باسلامبول رسید باب عالی بیش از پیش

پریشان گردیده کرمانشاه و خوی را نیز گرفت و چنین دریافت که دولت روسیه میخواهد

بهیچوجه از ایران بآن دولت رخنه ندهد نپلولیف سفیر روس را حبس و عزم خود را جزم

کرد که با روسیه بنای جهاد را گذارد و در اینراه مفتی هم فتوی آورد

(لذا پطر چون دید دولت ایران سنگی ترازوی قرارداد را سنگین کرده صرفه خود را در آن دانست

که با دولت عثمانی بسازد و میانه خود را با آن دولت بر سر ایران بهم نزند این بود که

از دولت فرانسه خواهش کرد در این کار دخالت نماید و از آنجا که پطر قبلاً از اردوکشی به

دربند به کام پردون Campredon سفیر فرانسه گفته بود که زمام

تجارت ایران باید از کف عثمانی بدر آمده و در دست روسیه و فرانسه قرار گیرد و از این

گذشته آرزوی فرانسه همواره این بوده که دولت عثمانی همیشه حاضر یراق باشد تا دولت

اطریش از او جانب برود با دو پانیا مارکی دو بوناک Marquis de

Bonac سفیر فرانسه در قسطنطنیه در دوم شوال ۱۱۳۶ (۲۴ ژوئن ۱۷۲۴)

صدراعظم عثمانی و نپلولیف نماینده روس در اسلامبول عهدنامه بستند

بموجب این عهدنامه قرار شد گرجستان و تمام ارمنستان و شهر ایروان و قسمت مهم آذربایجان

با تبریز و دریاچه ارومیه و ولایت کردستان و همچنین از مصب رود ارس تا تلاقی مغرب اردبیل

و از آنجا تا کرمانشاهان و همدان متعلق بعثمانیها باشد و از تلاقی تا مصب رود ارس در ساحل بحر خزر

و دربند و داغستان و قسمت شمالی شیروان و باکو و گیلان و مازندران و استراباد ملک روسیه

شناخته شود و بقیه بلاد ایران بجهت پادشاه ایران بماند

باین ترتیب از مصب رود ارس که سرحد ایران و روس و عثمانی بهم میرسید حاشیه باریکی

فیمابین روس و عثمانی بجهة ایران باقی گذاشته بودند

ضمناً روس و عثمانی قید کردند که اگر شاه طهماسب این عهدنامه را بپذیرد او را بسلطنت ایران

برسمیت بشناسند والا از دودمانی که ایرانی باشد شاهزاده دیگری را متفقاً بپادشاهی ایران انتخاب کنند

و بهیچوجه با محمود افغان دم از مصالحت نزنند

با تمام این احوال در عقد این قرارداد دولت روس و عثمانی را دل پاک نبود چنانکه با وجود این یگانگی هر دو طریق خلاف و خصومت می‌سپردند و همواره در پی قلع نفوذ همدیگر بودند از این گذشته شاه طهماسب که تا آن روز از دولت عثمانی تقویتی ندیده و از غرض‌ورزی دولت روس زیان برده و از پیش ترسیده بود پیمانی را که نهاده است و عهدنامه‌ای را که آن دو با دربار تقسیم ایران بسته‌اند تصدیق نکرد اما اشرف افغان نیز در ۱۲ شعبان ۱۱۳۷ محمود افغان را کشته و خود بجای او نشسته بود چنین پنداشته که آن دو دولت بر ضد افاغنه هم‌عهد شده‌اند با آنها سر دشمنی داشت

بالجمله دولت روسیه در مقام تصرف نقاطی که بموجب عهدنامه حق خود میدانست برآمد قشون روسیه بعد از تصرف رشت در صحن غربی مرداب قلعه‌ای ساخت و آنرا انگاره‌ای نوبل نام نهاد اما مردم گیلان در جنگلها پراکنده و پنهان شده مدام اسباب دردسر قشون روس بودند بنابراین جهت در ربیع ۱۱۳۷ (دسامبر ۱۷۲۴) باور ماتوشکین با قشون امدادی از باکو

بکشتی بگیلان آمده جنگلهای اطراف رشت را بتدریج پاک ساخته و در اوایل ۱۷۲۵ اردوی ایران را که به بیست هزار نفر میرسید در نزدیک رشت جمع شده بود شکست داد و پس از چندی نیز در ژوئن ۱۷۲۵ (اواسط ۱۱۳۷) قلعه‌ای را که قشون ایران در شرق گیلان ساخته بود منهدم ساخت و لاهیجان را تصرف نمود

دولت عثمانی در نتیجه رسیدن شاه طهماسب عهدنامه‌ای را که با روسیه بسته بود پیشرفت داشت در سال ۱۷۲۴ ایروان و نخجوان و در سال ۱۷۲۵ گنجه و تبریز را مسخر نمود چنانکه شاه طهماسب ناچار از تبریز باردبیل شتافت چون قشون عثمانی باردبیل روی آوردند شاه طهماسب از آنجا نیز بقزوین و از قزوین بطهران پناه آورد

در این اثنا اشرف افغان بجنگ با شاه طهماسب برخاست و در حوالی طهران او را شکست داد و شاه طهماسب ناچار بمازندران رفت (حوالی ماه دسامبر ۱۷۲۵) ربیع ۱۱۳۸ بسی نپایید که میانه دولت عثمانی و اشرف افغان بهم خورد و در کاشان در رجب ۱۱۳۸ (مارس ۱۷۲۶) بجنگ کشید بطوریکه تا مدتی هر دو از شاه طهماسب بیخبر ماندند

و او از مازندران رهسپار استرآباد و خراسان شد

در خلال این احوال پطر کبیر در سیزدهم جمادی الاولی ۱۱۳۷ (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵) مرد و زن او

کاترین اول ملکه روسیه شده بود

مرگ پطر دنباله بسیاری از خیالات او را معوق گذاشت و از جمله کاترین توانست

نقشه‌های پطر برای ضبط ولایات جنوبی بحر خزر کشیده بود بانجام رساند

دولت عثمانی با اینکه عهدنامه مورخ شوال ۱۱۳۶ خود را با پطر در ۲۸ ربیع الثانی ۱۱۳۷ (۱۴

ژانویه ۱۷۲۵) رسماً تصدیق کرده بود بمحض اینکه خبر فوت پطر را شنید از حدودی که در عهدنامه معین

شده بود تجاوز نموده لرستان و اردبیل را تصرف کرد و باعتراض دولت روسیه وقعی ننهاد

چیزی نگذشت که بدربار روسیه خبر رسید که کاترین محرمانه با دولت اطریش قراری گذاشته است

باین سیاست دولت فرانسه بسفیر خود در قسطنطنیه مارکی داندرزل Marquis

d'Andrezel دستور داد که نه تنها از پادرمیانی تکلف کرد

در روسیه و عثمانی را آشتی داده بود برگردد بلکه تا می‌تواند باب عالی را بدشمنی با روسیه برانگیزد و بنابراین

باب عالی یکباره عهدی را که در باب تقسیم ایران با پطر گذاشته بود نادیده انگاشته صفحه

ایران را جولانگاه خود ساخت قشون آن دولت در سال ۱۱۳۹ اصفهان را تهدید نمود

لیکن اشرف افغان جمعی از سپاهیان عثمانی را از ره بدر کرد و در سال ۱۱۴۰ در چند جا بر حریف

فایق آمد در این اثناء در قاهره وزیر طبیبانی مدد ارشد و دولت عثمانی با اشرف عهدنامه با اشرف

افغان بست باین مضمون که کرمانشاه و همدان و کردستان و لرستان نهاوند و بعضی دیگر از مراغه

و خوی و زنجان و تبریز و گنجه و قراباغ و ایروان و تفلیس و نخجوان و شیروان و گرجستان از آن

عثمانی باشد و در عوض دولت عثمانی سلطنت اشرف را در ایران بشناسد و [illegible] طارم را

باشرف افغان رد کند و اسم اشرف در سکه و خطبه بیاید و حاج ایران هر سال امیری که

اشرف تعیین خواهد کرد برود

بموجب این مصالحه دولت عثمانی جزء عمده خاک ایران را خود صاحب شد و بقیه را باشرف

افغان واگذاشت لکن در آن بقیه نیز اشرف در واقع دست نشانده و دستخوش باب عالی

بود و بخیال آنکه به پشتیبانی باب عالی هم قشون روس را از ایران براند و هم ... را

از شاه طهماسب بستانند

فصل دوم

از ظهور نادر تا جلوس او

شاه طهماسب در سال ۱۱۳۸ برای تصرف خراسان بصوب آن خطه عزیمت کرد و در سال ۱۱۳۹ نادرقلی افشار را بسپهسالاری اردوی خود منصوب و بتسخیر مشهد مأمور نمود

دلاور افشار در سال ۱۱۴۰ مشهد را مسخر کرد و مازندران را تحت سلطهٔ خویش در آورد و در اوایل سال ۱۱۴۱ از طرف شاه طهماسب بروسیه نماینده فرستاد که گیلان را بایران پس بدهند ضمناً در جمادی الاولی ۱۱۴۱ شاه طهماسب بسرتیپ لواشف نوشت که مایل است شخصاً بگیلان سفری بکند (در این اوان کاترین اول ملکه روسیه مرده و پطر دوم پسر الکسی و نواده پطر کبیر در سن دوازده سالگی بامپراطوری نشسته بود (۱۷۲۷) و عقاب تیز پرواز که در زمان پطر کبیر بال خود را بر فراز آسمان غرب و جنوب روسیه گسترده و بر شکارهای نزاع میکرد صاعقه وار بر آن نازل میشد رفته رفته بخفتگی خزیده و دیگران تیز بینی

و شبه پروازی را نداشت که مدام دور ولایات ایران چرخ زند و یکایک آنها را برباید
و باین مناسبت وقتی دولت روسیه دید شاه طهماسب گیلان را مطالبه میکند و اشرف افغان به پشتیبانی عثمانیها خواب جنگ می بیند و روسیه توانائی آنرا ندارد که با آنها جنگ بپردازد مصلحت در آن دانست با اشرف بسازد و نخ او را با شاه طهماسب بند کند

اشرف افغان نیز چون دید که شاه طهماسب مشهد را متصرف شده است بهتر دانست که با روسیه کنار بیاید و با فراغت بجنگ شاه صفوی برود

از اینرو در ۲۵ رجب ۱۱۴۱ (۲۴ فوریه ۱۷۲۹) در رشت قراردادی میان روسیه و اشرف افغان بامضاء رسید و بموجب آن قرار شد از ولایاتی که تسخیر شاه طهماسب بدولت روسیه واگذار کرده بود مازندران و استرآباد بایران برگردد و در عوض قسمت سفلای رود کر و طالش و گیلان بتصرف روسیه باقی بماند

سازش اشرف افغان با روسیه بر خلاف برودت مابین اشرف گردید لکن با همه

وقتی که اشرف در نزدیکی دامغان (۶ ربیع الثانی ۱۱۴۲ – ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹)
دچار اولین شکست خورد و باصفهان گریخت، نادر از تخته عظمت خاندان صفوی
بیمناک شده بتقویت استعداد اشرف که نماینده آل عثمان نزد او بیعت و حمایت
در دفع طلیعه قشون آن دولت در ایران بود رغبت کرد و در جنگ مورچه خوار اصفهان
جمعی از عساکر خود را بامداد او فرستاده بود لکن اشرف در آنجا نیز شکست خورد (۱۸
ربیع الثانی ۱۱۴۲ – ۱۰ نوامبر ۱۷۲۹) و سه روز بعد بفارس گریخت. نادر در ۲۴
ربیع الثانی ۱۱۴۲ – ۱۶ نوامبر ۱۷۲۹) وارد اصفهان شد و بعد از او شاه طهماسب در
هشتم جمادی الاولی ۱۱۴۲ (۲۹ نوامبر ۱۷۲۹) باصفهان آمد و سفیری باسلامبول فرستاده
ولایات ایران را پس خواست.

در فارس هم نادر اشرف افغان را در زرقان مغلوب کرد و او بجانب افغانستان روی نمود.

این حوادث که پیاپی بوقوع می پیوست موجب شد که دولت روسیه از عواقب
وضعی که در ایران پیش آمده بود زودتر نتیجه گیرند.

روسیه دولت عثمانی را همواره همسایه ناسازگار و دشمن خونی خود دانسته است و این دولت که بعد از
سقوط پادشاهان صفوی بر خود دلیر شده از موقع اضمحلال سلطنت این خاندان بلانزاع شده در ایران
کوس لمن الملکی میزد فکر نیروی خود را برای در قبال آن با روسیه جمع آورده.
پطر کبیر در موقعی که خاک ایران را با دولت عثمانی تقسیم میکرد این خیال را داشت که اگر دولت عثمانی
با رضایت روسیه عوض آنچه را که در اروپا از دست داده است در ایران دارا شود
دست دوستی بروسیه خواهد داد و من بعد روسیه خواهد توانست بفراغ بال مقام خود را
در سواحل جنوبی بحر خزر استوار سازد و تدریجاً بجنوب ایران رو آورد لیکن کمی بعد اولیای
دولت روسیه دریافتند که از این عهدنامه بهره نخواهند برد زیرا که استوار
داشتن روسیه در سواحل جنوبی بحر خزر کاری است پر خرج و بسیار مشکل و این وضع بانجام پذیر
نیست و حال آنکه دولت عثمانی هم اکنون جزء عمده ولایات ایران را در زیر قبضه گرفته
باقی خاک ایران را هم نخواهد توانست از افاغنه باراده خود بگیرد و بهمین مناسبت
عهدنامه تقسیم را پشت گوش انداخته و اشرف افغان را بزیر فرمان آورده است

و با این ضعف دولت روسیه بسبب ضعفی که پس از پطر کبیر بر او عارض شده است نتوانست
از مرز لهستان تا خلیج فارس همه جا در مقابل قشون عثمانی ایستاده و بیشتر اهم جنگ با آن
دولت باشد و بنابراین مسلم بود که در آن اوقات خطر حمله عثمانی بر روسیه هم در اروپا هم در
قفقاز بمراتب سخت تر از دوره‌ای بود که خاندان صفوی از دروازه دربند تا مصب شط العرب
کوس فرمانروائی میکوفت و خواب و قرار را از چشم و دل آل عثمان میربود و هر وقت
که دولت عثمانی میخواست در اروپا بر روسیه بتازد از پشت سر خاطرش جمع نبود.
باین لحاظ دولت روسیه از عهده نامه تقسیم ایران با دولت عثمانی نا امید شد و در مقام
چاره جوئی صرفه خود را در آن دانست که آزادی مردم ایران انجام بدهد و بعضی دولت
ایران از نو قوامی بگیرد و قشون عثمانی را از سر حد خاک خود براند و صولت دیرین خود را
چون تیغی بران در کنار تهیگاه عثمانی نگاهدارد تا دولت عثمانی حد خود را شناسد و بر جای
خود بنشیند و از سمند عشوه و غرور فرود آید و بعدها نیز دولت ایران و عثمانی همواره
خار چشم هم باشند و هیچیک را جرأت آنکه در سیاست خود با دولت روسیه راه

نخوت و غرور برود نماند
انجام این نقشه تنها زمانی ممکن بود برای روسیه داشته باشد این بود که آنچه دولت برادر لایانی
که در تقسیم ایران نصیب وی شده است چشم بپوشد و آنها را به دولت ایران برگرداند
زیرا این زیان در قبال منافع این خیال در بر داشت بخوبی شمرده میشد علی الخصوص دولت
روسیه بعلت بعد مسافت و کمی آذوقه مراد و ناسازگاری آب و هوای ولایات برای
قشون خود در نگاهداری و انضباط آنها در زحمت بود و از اینکه گذشته امیدواری دولت
روسیه این بود که استرداد ولایاتی که از ایران ضبط کرده اند بر فرض هم که مورد قبول
بیاید بیکجا صورت نخواهد بست بلکه به نسبت قدرت و تسلطی که دولت ایران در رد آن خطه
خود بدست بیاورد و نفوذ و استیلای دولت عثمانی را بشکند خاک خود را از آن دولت
باز ستاند انجام خواهد یافت و بطور خلاصه دولت روسیه وقتی خاک ایران را
بکلی ترک خواهد کرد که دولت عثمانی قشون خود را تا سرحد سابق دو مملکت پس کشیده
و از مملکت ایران طرده از آنجا ریشه فرو شده باشد و در خلال این مدت دولت

روسیه از درک هر فرصتی که بدستش بیفتد کوتاهی نخواهد داشت

مزیت کار شاه طهماسب بر اشرف افغان یکی از اینجهت بود که مردم شیعهٔ ایران
با افاغنه که اهل سنت و با آل عثمان همکیش بودند قلباً عداوت داشتند دیگر اینکه
دودمان صفوی در طی قرون متوالی در دلها جا کرده پادشاه حقیقی در زعم و مراد مردم
شناخته میشد و حال آنکه افاغنه گذشته از اینکه اصلاً بیگانه و وحشی بشمار می‌آمدند
در دورهٔ حکومت خود نیز جز کشتن و بستن و سوختن و تاراج کردن هنری نشان نداده
و حتی المقدور در آزار و رنجش مردم کوشیده و کوچک و بزرگ را بدشمنی و بدخواهی خود
واداشته بودند و سران آنها نیز از اثر نفاقی که با هم داشتند به تباهی یکدیگر پرداخته به ضعیف
و زبونی قوم خود همت گماشتند و رابطهٔ خود را با افغانستان از دست داده در میان
مملکت پهناوری سرگردان و متحیر مانده بیچاره و ناتوان بچنگال افغان گرفتار شدند
از پشتیبان و سرکردهٔ ایرانی شاه طهماسب که تمام مردم برتری او را از جان و دل از خدا
میخواستند بشتر برق بر دشمن فرود آمده مجال جنبیدن بآنها نمیداد تا آنجا که با آنکه

همه را خوار و زبون ساخت و در فراخنای ایران زمین بهره بداندیشان آب گردید و گریه را
در گلوشان شکست

از اینرو دولت روسیه چون پیشرفت شاه طهماسب را بهمت دلاوران شنید نقشهٔ قبلی را
استیلا شکستن خصمت دولت عثمانی را برابر فرش او دید در تقاضای دولت عثمانی به اشرف
افغان را گماشته خود دانسته و بر زدن قشون روس از ایران فرمان داده و بتوقعهٔ آنان
خراسان تشبث کرده خود را بتقوی استقلال و سیاست قید اروپی تعلّم آورده و میدان را
باو گذاشته تا توانست باو یاری و پرداخت تا طلایه بملی خود خواسته بود بدست اشرف
افغان بسر رسانیده باید بیاید بانمودن و یاری با پاسخ خود بابعالی شود و از این رو مسلم بود که میانه
بابعالی با او بهیچوجه بهم نگیرد تا و روی روسیه با او هر روز پایدارتر و کوتاه‌تر شد
از هر حیث در رعایت جانب یکدیگر کوشیده و ما از این تکاپو صرفنظر کرده مثلاً
در سال ۱۱۴۳ مردی از گیلان بداعیهٔ سلطنت ایران برخاست لکن روسها با او از آغاز مخالفت
نمودند و او سر خود را بر سر این کار گذاشت

به موقعی در تعاقب اعلان جنگ دولت عثمانی، قشون آن دولت را در اردبیل محاصره
کرده بعد به ترتیب لواشف فرمانده قشون روس مقیم ایران به دستور پطرزبورگ توپ برای
او فرستاد و یک عده صاحب منصب روس با لباس ایرانی در قشون او در نجدت حاضر گشتند
و عاقبت شخصاً یاری کرده قشون عثمانی را روانه شماخی نموده و شهر اردبیل را خود در دست
گرفت و پس از چندی آن را به نادر تسلیم کرد

در سال ۱۱۴۲ نیز که نادر در محاصره گنجه معطل شده بود به ترتیب لواشف توپ سنگین و صاحب منصب
و توپچی‌ها برای ایران فرستاد

شاه طهماسب برای طرد افاغنه چندین بار از دولت عثمانی استمداد کرده بود لکن باب عالی
در این باره قدمی برنداشت آخرین نماینده که شاه طهماسب برای اظهار این حاجت به باب عالی
فرستاده بود در ربیع ۱۱۴۲ (اکتبر ۱۷۲۹) به اسلامبول رسید لکن باب عالی به ملاحظه اشرف
افغان روی خوشی به ایشان نشان نداد

شاه طهماسب پس از اینکه به اصفهان مقر سلطنت خود بازآمد نماینده به قسطنطنیه روانه نموده ولایاتی را

که دولت عثمانی از ایران ضبط کرده بود پس خواست و این شخص در حدود شوال ۱۱۴۲
(آوریل ۱۷۳) وارد قسطنطنیه گردید

در اواخر سال ۱۱۴۲ (ژوئن ۱۷۳۰) نماینده دیگری از ایران به باب عالی آگهی داد که اگر از استرداد
ولایات ایران تعلل کنند دولت ایران به جنگ خواهد پرداخت

نادر چون افاغنه را از فارس گریزانده به سمت مغرب ایران متوجه شده در نهاوند قشون عثمانی را شکست
داد و در حوالی اول ذیحجه ۱۱۴۲ (۱۲ ژوئن ۱۷۳۰) همدان را گرفت و در این اثنا قشون عثمانی به بغداد
پس کشید

نادر چندی بعد کردستان را باز ستانید و در اول محرم ۱۱۴۳ (۱۲ ژوئیه ۱۷۳۰) از همدان به سمت
آذربایجان حرکت کرد

بالاخره در هشتم محرم ۱۱۴۳ (۲۴ ژوئیه ۱۷۳۰) به ایران اعلان جنگ داد لکن طولی نکشید که نادر
سنندج و ساوجبلاغ و مکری و مراغه و تبریز را محاصره کرد

بر اثر این پیش آمدها سلطان عثمانی احمد مستعفی شد و محمود به جای او نشست و بلافاصله در آن گرفتاری داخلی

جنگ با ایران را چندی زائل کرده و با در هم شکستن فتنه افغانها در مشهد راه اقبالش در برابر شرق شتافت و خراسان و هرات را در سال ۱۱۴۳ متصرف ساخت

در سال ۱۱۴۴ شاه طهماسب که سر نادر را دور دید بخود ناگهانی برخاست و بخیال التصرف نخجوان و ایروان قشونی برداشته براه افتاد لکن از قشون عثمانی شکست خورده برگشت و در نتیجه دولت عثمانی نخجوان و ایروان و تبریز و سلماس و خوی و ارومیه و اهر و مراغه و همدان و کرمانشاه و حویزه را قبضه کرد و شاه طهماسب ناچار در ۱۲ رجب ۱۱۴۴ (۱۰ ژانویه ۱۷۳۲) عهدنامه با دولت عثمانی گذاشت و قرار داد که سرحد دولتین ایران و عثمانی رود ارس باشد

بموجب این عهدنامه ولایات واقعه در جنوب و شرق ارس بایران واگذار شد لکن گنجه و تفلیس و ایروان و نخجوان و گرجستان (کاخت و کارتیل) و قسمتی از شیروان و داغستان نصیب عثمانی گردید ضمناً احمد پاشا سردار قشون عثمانی به شاه طهماسب قول داد که قشونی بجنگ روس بفرستد و متفقاً سپاهیان روس را از خاک ایران خارج کنند

نادر از این معاهده رنجیده و بشاه طهماسب نوشت که من دولت عثمانی را بضرب شمشیر مجبور بصلحی

میکنم که بصرفه ایران مقرون باشد و در این تعهد پایه سیاست او این بود که بیاری روسیه عثمانی را از سرزمین ایران براند نه اینکه بخصومت روسیه با عثمانی همداستان گردد

در خلال این احوال پطر دوم امپراطور روس در ۱۷۳۰ (۱۱۴۳) مرده و تاج و تخت روسیه به آنا دختر ایوان برادرزاده پطر کبیر رسیده بود و دولت روس بمناسبت مرگ و میری که در میان سپاهیان آن دولت در گیلان افتاده بود در صدد برآمد که قشون خود را از گیلان بخواهد و بهمین جهت در ربیع ۱۱۴۳ (اکتبر ۱۷۳۰) آنا ملکه روسیه نامه بشاه طهماسب نوشت و شرایطی برای بازگشت قشون روس را از گیلان در آن نامه نگاشت

در ماه شوال ۱۱۴۳ (آوریل ۱۷۳۱) شافیروف Baron Chafirov سفیر روس برشت آمد و بهمراهی ژنرال لواشف عهدنامه بشرایط سابق الذکر با دولت ایران بستند

چون در آن اوان شاه طهماسب دست بجنگ با عثمانی زده بود در رشت مذاکرات روسیه و ایران چندی قطع شد تا عاقبت در چهارم شعبان ۱۱۴۴ (اول فوریه ۱۷۳۲) عهدنامه

در رشت بامضا رسید   بموجب این عهدنامه دولت روس حاضر شد خاکی را که از

ایران بتصرف آورده بود باستثنای اراضی واقع در شمال رود کر در عرض پنجاه روز قشون خود

برداره و اراضی اخیر الذکر را نیز فقط تا وقتیکه قشون عثمانی از ارمنستان و گرجستان

و دیگر ولایات ایران بیرون نرفته اند در دست خود نگاه دارد ضمناً در قرارداد قید شده

که چون والی گرجستان از ظلم و فرمانروائی خود محروم مانده است وقتی که اقتدار دولت

ایران کاملاً در گرجستان مستقر شود دولت ایران والی سابق الذکر را بحکومت آن

ولایت خواهد نشانید   این عهدنامه به تجار ایران در روسیه و تجار روسیه در ایران آزادی تجارت

داد و مقرر نمود که دو دولت در دربار یکدیگر نماینده سیاسی داشته باشند

باین ترتیب قشون روس که روز نخست بهانه امداد شاه طهماسب بایران آمده بود گیلان

و طالش را ترک کرده بروسیه برگشت

در اول ربیع الاول ۱۱۴۵ (۲۲ اوت ۱۷۳۲) نادر شاه طهماسب را خلع نموده در

۱۷ ربیع الثانی ۱۱۴۵ (۷ سپتامبر ۱۷۳۲) پسر شیرخوار او عباس میرزا را بسلطنت نشانید

و خود نیابت سلطنت برقرار گردید و برای اعلام این خبر بدربار روسیه و عثمانی و هندوستان سفیر فرستاد

در دربار روسیه از این خبر بی اندازه مسرور شده اظهار کردند که نادر هرچه زودتر شاه عباس سوم فرزند

هشتماهه شاه طهماسب را نیز که بر مسند سلطنت نشانیده بود دست برکند و خود صاحب

اسم و رسم سلطنت شود   زمانیکه باب عالی از این پیش آمد بخت برگشت در مقام فراهم آوردن

لشکر و جنگ با نادر برآمد باطراف دستور داد که مدارک قوه بفرستند و از جمله خان قریم را

بجنگ داغستان روانه کرد این عده برای اینکه راه خود را نزدیک کنند از خاک روسیه گذشتند

دربار پطرزبورگ از این کار بهیجان آمد و پلوتف سفیر روس باب عالی سخت اعتراض نموده کنت

فن هس هومبورگ Conte Von Hesse Homburg

فرمانده قوای روسیه در داغستان ترتیب یرپکین Yeropkhine را

با چهار هزار سرباز مأمور کرد تا تاتارها را از سرحد ایران و عثمانی براند

این عده در خاک چچن با قشون تاتار برخورد و پرداخت و عاقبت برآنها فائق آمده از

خاک روسیه دفعشان نمود با همین قوه تاتارها با چار داغستان منحرف شده در

آذربایجان و گرجستان بقوای عثمانی پیوستند و مجموع این پیش آمدها بر تیرگی مناسبات روسیه و عثمانی می افزود

در سال ۱۷۳۳ میانه روسیه و فرانسه بر سر سلطنت لهستان بهم خورد باین جهت که روسیه از اگوست دو ساکس Auguste de Saxe طرفداری میکرد و فرانسه جانب استانیسلاس لژچینسکی Stanislas Lezczynski را داشت و بهمین جهت سفیر فرانسه در اسلامبول مارکی دو ویلنو Marquis de Willeneuve مدام باب عالی را بجنگ با روسیه بر می انگیخت

اما دولت انگلستان میکوشید که میان عثمانی و روسیه صلح و صفا برقرار نماید. سفیر فرانسه چنین میخواست دولت عثمانی را بجنگ وادارد و اهتمام داشت که قشون عثمانی منظم بشود و در انجام این مقصود بنوال فرانسوی Bonneval دستیار او بود. بنوال با اینکه ترکی نمیدانست در ظرف مدتی قلیل افواجی چند از قشون عثمانی تشکیل داد که حتی فرانسه و آلمان هم بر آن غبطه بخورند

باین ترتیب دربار روسیه همواره نگران بود و بسا احتمال میداد باب عالی از طرف ایران آسوده شود و بجبران دولت فرانسه بر روسیه حمله نماید. باین جهت وقتی نادر در ۱۶ صفر ۱۱۴۶ (۱۹ ژوئیه ۱۷۳۳) از قشون عثمانی شکست خورد دولت روسیه را دلهره گرفت. اما همینکه نادر در حمله ثانوی قشون عثمانی را در هم شکست و تبریز را متصرف شد دربار روسیه آرام یافت و بهمین مناسبت وقتیکه باب عالی طلب صلح کرد نادر بخاطر دولت روسیه در گفت و شنیدهای صلح از خود با دولت عثمانی همواره سختگیری نشان میداد تا باب عالی همچنان در نگرانی بماند و مجال نکند که از ایران اسباب زحمت روسیه شود

آخر الامر در ۱۲ رجب ۱۱۴۶ (۱۹ دسامبر ۱۷۳۳) نادر و نماینده باب عالی عهدنامه امضاء کردند و بموجب آن قرار شد دولت عثمانی ولایاتی را که در عرض ده سال اخیر از ایران برده است پس بدهد و حدود دو کشور همان حدود مقرر در عهدنامه چهارم محرم ۱۰۴۹ (هفتم مه ۱۶۳۹) باشد. طرفین اسرا و توپهای یکدیگر را برگردانند و زوار ایرانی که بعتبات میروند مزایائی داشته باشند

بموجب این عهدنامه گنجه و شیروان و ایروان و تفلیس به ایران برگشت لیکن بعدها این عهدنامه را

تصویب نکرد و برای تقویت شاخی خود در قفقاز قشونهائی آنجا فرستاد و ضمناً نماینده

هم باصفهان روانه نمود

نادر بنماینده عثمانی اعلان کرد که دولت عثمانی اگر تمام ولایات ایران را پس ندهد با او

جنگ خواهد شد و در اکتبر ۱۷۳۴ اعلان مخاصمت با عثمانی داد

در موقع اولیاء دولت عثمانی انجام تقاضای نادر را موقوف بر آن دانستند که قبلاً روسیه

ولایاتی را که از ایران گرفته است پس بدهد

تازه نماینده دولت عثمانی اصفهان را ترک کرده بود که شاهزاده سرگی دیمیتریویچ گالیتسین

Galitzine سفیر روس وارد اصفهان شد

مأموریت این سفیر این بود که نادر را با عثمانی بجنگ وادارد نادر راضی شد که اگر میان روس

و عثمانی جنگ درگیرد بعثمانی هجوم کند و در ضمن اظهار دلتنگی نمود که دولت روس هنوز باکو

و دربند را نگاه داشته و با ایران رد نکرده است بعد از این اقدامات بنادر خبر رسید که دولت

روس در مقام تسخیر شماخی و کاختی برآمده

بهر صورت پس از خبر تصویب عهدنامه از قسطنطنیه رسید نادر در ۱۲ محرم ۱۱۴۷ (۱۴ ژوئن

۱۷۳۴) بمعیت سفیر روس و کارکنان سفارت از اصفهان بیرون آمده بهمدان و سنندج

و از آنجا باردبیل رفت و در ۱۲ ربیع الثانی ۱۱۴۷ (۲۱ اوت ۱۷۳۴) بحدود گنجه رسید

و بدون مقاومت شماخی را قبضه کرد و از آن پس تسلیم دربند و باکو را از دولت روس خواست

و بسفیر آن دولت گفت که اگر جواب بر وفق مرام من نباشد کار ما با روسیه به پیکار خواهد کشید

در این خصوص دولت روس بعهدنامه چهارم شعبان ۱۱۴۴ (اول فوریه ۱۷۳۲) استناد

می جست که تا قشون عثمانی بالمره خاک ایران را ترک نکند دولت روسیه حق دارد دربند

و باکو را نگاه دارد لیکن در حقیقت با وجود همین بهانه قشون روس از باکو و دربند خارج نشده

کرده است از ولایات متصرفی ایران دل نکنده و بیرون نمیرود

بنا بر این گفت و شنودها عاقبت دولت روسیه حاضر شد قوای خود را از ایران بکلی برگرداند بشرط

اینکه دولت ایران دشمنان روسیه را دشمن خود بشناسد و باین مناسبت در اکتبر ۱۷۳۴

برتیب لواشف فرمانده قوای روسیه در داغستان جانشین کنت فن هس هومبورگ Comte Von Hesse Hambourg شده بود دستور داد که قشون روس را از قسمت جنوبی ولایات دربند و شهر باکو پس کشیده و برای بردن قشون از دربند آماده باشد

در این موقع طهمورث که از سال ۱۷۳۱ بجای برادر خود کنستانتین (محمد قلیخان) والی کاخت شده بود با دولت عثمانی که بیگانگی خورده بود از بعضی ایالات به یاری قشون عثمانی را شکست داده به تفلیس برگردانید و در حدود تسخیر داغستان پرداخت و هیچ از این جهت فراغت یافت برگشت و در ۵ جمادی الثانیه ۱۱۴۷ (۳ نوامبر ۱۷۳۴) در کنار شهر گنجه اردو زد

چون محاصره گنجه بدرازا کشید برتیب لواشف به شهادت سفیر روس که همراه اردو بود یک صاحب منصب مهندس و چهار توپچی را با اسباب لازم برای توپ ریختن با توپ سنگین برای نادر به ایران فرستاد

در اول شعبان ۱۱۴۷ (۲۷ دسامبر ۱۷۳۴) سفیر روس باز گزارش داده در مکتوبی که نوشته

C

چون یقین دارد که هر گاه ایران از راندن قشون عثمانی عاجز نیست تا چه ولایات ایران را بزودی پس بگیرند اما باز هم باید نوشته که آن خاک را هیچگاه به دولت عثمانی نخواهد داد و از آنچه برای کوتاه کردن دست عثمانی باید بشود فروگذار نخواهد کرد و همواره دشمن روسیه را دشمن خود خواهد شمرد نادر از این پیشنهاد خوشحال شده و بدین ترتیب در ۲۸ رمضان ۱۱۴۷ (۲۱ فوریه ۱۷۳۵) با سفیر آنا ملکه روسیه در گنجه عهدنامه تازه امضاء کرد

بموجب این عهدنامه دولت روسیه متعهد شد در ظرف چهار روز باکو و در عرض دو ماه دربند را به ایران رد کند و دولت ایران تعهد داد که این بلاد را هیچ دولت دیگر ندهد ضمناً چون دولت روسیه در آن ایام با عثمانی در جنگ بود و خود به سرداری مینیخ Minnich سردار روس بر عساکر عثمانی امیدی داشت که تا آن ایران را دولت چیره شود در عهدنامه گنجه قید شد که دولت روسیه با ایران هیچیک بدون اطلاع و رضایت دیگری با دولت عثمانی صلح نخواهند کرد

دولت روسیه باکو و دربند را در مدت مقرر تسلیم نمود و بعلاوه خود استحکامات قلعه

خاج مقدّس را از برداشته قشون خود را نیز از آن قلعه بیرون برده و چند نفر با نامه بسفیر روس بپطرزبورگ

رفت و بحکومت هشترخان مباهی گردید

با این وصف عهدنامهٔ گنجه چنانچه را که پطر کبیر سیزده سال قبل تعاقب ایران در خشیده بود بیکباره

بدریچه وجود در افکنده و تنها ثمری که از آنهمه کشش و کوشش عاید روسیه شده بود این بود که دولت عثمانی

نتوانست در سواحل بحر خزر خانه کند و در این میانه لااقل یکصد و سی هزار نفر روس تلف شدند

باری چنین چند نوروز برگذار شد بار ها در شهر شماخی را ویران ساختند و سکنهٔ آنرا در چند فرسخی آنجا

نشانیدند و شهر نو را شماخی تازه نامیدند

از آن پس نادر در ۲۳ محرم ۱۱۴۸ (۱۵ ژوئن ۱۷۳۵) در باغ آورد قشون عثمانی را شکست داد

و در ۱۲ صفر ۱۱۴۸ (۹ ژوئیه ۱۷۳۵) گنجه و در ۲۲ ربیع الثانی ۱۱۴۸ (۱۲ اوت

۱۷۳۵) تفلیس را گرفت

بالجمله در سنه ۱۷۳۵ سلطان خان قریم دستور داد تا هشتاد هزار نفر از داغستان و شروان بروی

آورده و از پیشرفت نادر در آن نقطه جلوگیری کند پتولیف سفیر روسیه در شیناکف

Wichniakoff قائم مقام او چون از این اقدام آگهی یافتند بانایل

تخت ایراد کردند نمایندگان انگلستان و اطریش و هلند و نمایندگان بر دول خارجه تسلیم اسلامبول

(بانجه سفیر روسیه) خطر جنگ با روسیه را بباب عالی گوشزد نمودند تا حکمی که در باب عثمانی از در تسوری بخان قریم

داده بود برگردانده شد بعلاوه بعلت آنکه زعما و علمای داغستان از سلطان عثمانی مدد خواسته

و سلطان ناگزیر است از آنها حمایت کند بر سر رای خود ایستاد و فقط تعهد نمود که قشون تاتار بر

بخاک روسیه قدم نگذارد باری خان قریم با سپاه بیست و سه هزار کس در ماه ژوئن ۱۷۳۵

براه افتاد و از کبرتیان بداغستان رسید در عبور این عده از حدود قوای روسیه دست نداد لکن در ترلت

روس بریاست لئونتف Leontief را با بیست هزار نفر و جمعی قزاق

بجانب قریم فرستاد تا هم از عقب لشکریان قریم تعقیب نماید و هم تاتارهای

آن ولایت را مکافات دستبردهائی که در خاک روسیه نموده بودند گوشمالی دهد

با اینهمه پیشرفت نادر رو بکجا بپطرزبورگ رسید از بیم هجوم نادر بخاک آنها طوایف صلح خواست

هم در این زمان ایروان نیز در ۱۵ جمادی الاولی ۱۱۴۸ (۳ اکتبر ۱۷۳۵) تسلیم شد

نادر چون از این جانب فراغت یافت متوجه گرجستان گردید کاخت و کارتیل را بضبط آورد و داغستان را ایمن کرده بمغان برگشت و در روز ۲۴ شوال ۱۱۴۸ (۸ مارس ۱۷۳۶) در آنجا تاج بر سر گذاشت و بدربار روسیه و عثمانی سفیر فرستاده سلطنت خود را اعلام نمود

فصل سوم

از جلوس نادر تا مرگ او

نادر پادشاهی خود را مدیون گذشتها و همراهیهای روسیه میدید با آن دولت راه یگانگی میرفت و از هم آهنگی دم میزد و با باب عالی همواره گردن‌کشی می‌کرد و مدام در ستیز و پرخاش بود تا همینکه خاک ایران از وجود دشمن پاک شد نادر در خود بچشم دیگر نگریست و بلند پروازی آغاز نهاد و بر آن شد که کم کم از زیر بار منت روسیه بیرون بیاید و در سیاسات خود با دولت عثمانی پابند رأی دربار پطرزبورگ نباشد مخصوصاً از روزی که بر سریر سلطنت نشست بیشتر خود را گرفت و دوستیش را با کبر همسری آن دولت روسیه خواست

کالیت سین سفیر روس که در سال ۱۷۳۴ باصفهان آمد تا نادر را بجنگ عثمانی وادار کند بپطرزبورگ چنین نوشت که نادر بسیار مغرور و دلاور و از آنچه رگ خودخواهی او را بجوش بیاورد از جا در میرود و باین جهت گفتگوی با او تأنی و حوصله بسیار میخواهد

کالیت سین باز در نوشته ایست که اگر میان ایران و عثمانی جنگ در گیرد دولت روسیه بایران کمک خواهد کرد تا نادر میگفت اگر چنین جنگی بروز کند فی الحاجت بکمک دیگران نخواهم داشت مگر اینکه بنا باشد من از راه آناطولی بقسطنطنیه بروم و دولت روسیه هم از راه دیگر بآن شهر حمله نماید باین ترتیب نادر در اندیشه هجوم بقسطنطنیه افتاده بود و از آن بعد مکرر در این باب با دولت روسیه رأی زده و بحث پرداخت لکن چون مقصودش حاصل نگردید دوستیش با آن دولت بسستی گرائید

نادر بنا بعهدی که با دولت روسیه داشت بصلح با عثمانی نتوانست رضا دهد مگر اینکه روسیه هم در آن صلح با او همراه باشد در این خصوص قبل از اینکه بسلطنت برسد در تفلیس به کالوشکین Kalushkine سفیر روس چنین گفته بود که من مهربانی ملکه روسیه را همیشه منظور دارم

و اگر بدون دخالت روسیه با باب عالی صلح کنم خدا از من نمی‌گذرد . با همه شرایطی که دشمنان برای مصالحه
با دولت عثمانی به سفیر آن دولت گوشزد کرد این بود که دولت عثمانی طریقه جعفری را به رسمیت بشناسد
و جهت پیروان این طریقه در خانه خدا رکنی تعیین کند و در بنای حج سرپرستی مانند مردم شام
و مصر امیری داشته باشند و اسرای هر طرف به خانه خود برگردند و دو دولت در دربار یکدیگر
نماینده بگمارند

مدتی بود که سفیر فرانسه باب عالی را تحریک میکرد که با روسیه بجنگد و نیپلویف و دوشنیاگف
نمایندگان روسیه در قسطنطنیه مدام به پطرزبورگ می‌نوشتند که باب عالی از دست نادر عصبانی
شده و حمله روسیه به عثمانی مستلزم تصرف روسیه تمام خواهد شد لکن سفرای انگلیس و اطریش در سن
پطرزبورگ میکوشیدند مناسبات روسیه و عثمانی به خصومت نکشد تا اینکه دولت روسیه با نادر
باهم قرار داد که هر گاه به خاک عثمانی بتازند آنگاه دولت روسیه در ۱۷ محرم ۱۱۴۹
(۲۸ مه ۱۷۳۶) به باب عالی اعلان جنگ داده و آزوف را محاصره کرد . نادر که قبلاً
از اولیای روسیه خواسته بود همزمان با عثمانی حمله برند نپذیرفت و فقط وعده داد که با آنهاست

صلح نکند مگر اینکه دولت روس هم راضی باشد . از این پیش آمد کالوشکین سفیر روس در شگفت آمد
که چطور در سیاست ما را با باب عالی بهم زده اید و کهنه ها را ترک کرده و خواستار دوستی دولتی شده اید که هیچگاه
خیر و صلاح برای ایران نخواسته است

عذر نادر این بود که دولت روسیه در این کار نظر را بسیار تنگ گرفته و تنها بر سر آزوف رفته
که ایران را با آن کاری نیست همچنانکه روسیه به بغداد احتیاجی ندارد و اصل مطلب این است
که ببینیم آیا روسیه مایل به تسخیر قسطنطنیه هست یا نه و در این باب نقشه دو دولت چه باید باشد ...

عجالةً ایران بجای جنگ با صلح عثمانی قدمی برمیدارد تا جواب ملکه برسد
در ژوئیه ۱۷۳۶ سفیر ایران به پطرزبورگ رسید و او نیز تأکید کرد که نادر جداگانه با دولت عثمانی
عهد صلح نخواهد گذاشت

با این همه عهدنامه ایران و عثمانی در ۲۲ جمادی الاولی ۱۱۴۹ (۲۸ سپتامبر ۱۷۳۶)
در قسطنطنیه به امضاء رسید و در ۱۱ جمادی الثانیه ۱۱۴۹ (۱۷ اکتبر ۱۷۳۶) به سفیر ایران
داده شد . هر چند نادر آن عهدنامه را نپذیرفت لکن از خبر امضاء آن در پطرزبورگ بوحشت

تکان خورد

یکی دیگر از اموری که موجب برودت دو دولت شد این بود که نادر برای ترمیم شوکت و استحکام مقام و بسط قلمرو حکومت خود در صدد برآمد با خاندان سلطنت روسیه وصلت کند و باین سیاست بسفیر روس گفت امیدوارم پس از فتح قندهار بار نعمت دیدار آق بانو (آنا ملکه روسیه) دست دهد و افتخار زناشوئی او نصیب او شده تا به پیوستگی دو کشور کمال اتحاد از دو مملکت بوجود آید و بار دیگر از الیزابت دختر پطر کبیر که امروز ملکه روسیه شده بود خواستگاری کرد و او را برای خود یا فرزندش بزنی خواست لکن اولیای دولت روسیه هیچیک را صلاح ندیدند و اختلاف مذهب را بهانه کردند

بهر حال نادر دست روسیه و عثمانی را از مغرب بند کرد و خود بجانب مشرق راند و در دوم ذیحجه ۱۱۵۰ (۲۴ مارس ۱۷۳۸) قندهار را گرفت و خراب کرد و شهر دیگری در نزدیکی آن بنام نادرآباد بنا نهاد و از آنجا متوجه هند شد

در پانزدهم ذی قعده ۱۱۵۱ (۲۴ فوریه ۱۷۳۹) نادر در کرنال بر سپاه محمد شاه مغول

پادشاه هند فائق آمد و در نهم ذیحجه ۱۱۵۱ (۲۰ مارس ۱۷۳۹) وارد دهلی شد در دهم ذیحجه که عید قربان و عید نوروز با هم تصادف کرده بود در مسجد دهلی خطبه بنام نادر خواندند و سکه بنامش زدند. عصر دهم ذیحجه شایع شد که نادر در زندانی کشته شده است و بهمین سبب اهالی دهلی جمعی از سپاهیان ایران را که تعداد آنها از چهارصد تا هفت هزار کس نوشته شده است کشتند روز بعد نادر بمسجد رفت و حکم قتل عام داد و چنانکه از هشت تا چهارصد هزار نفر از مردم شهر از دم شمشیر گذشتند

در ۲۷ ذیحجه ۱۱۵۱ (۶ آوریل ۱۷۳۹) شاهزاده هندی بعقد نصرالله میرزا فرزند نادر درآمد

در سوم صفر ۱۱۵۲ (۱۲ مه ۱۷۳۹) نادر تاج سلطنت هندوستان را به محمد شاه داد و محمد شاه اراضی واقع در مغرب رود سند را که از سرحد تبت و کشمیر تا مصب سند کشیده شده بنادر تقدیم کرد

نادر یک دسته کشتی ساز و نجار هندی از دهلی فرستاد که برای رود جیحون کشتی بسازند و نیز جمعی از مردم پیشه ور و هنرمند هند را از دهلی کوچ داد و لشکریانش [illegible]

برداشت تا نظیر دهلی شهری در ایران بنا نماید و در ۷ صفر ۱۱۵۲ (۱۶ مه ۱۷۳۹)

از دهلی بیرون آمده بود در هفتم صفر ۱۱۵۳ (۴ مه ۱۷۴۰) نادر از راه (قندهار) به هرات رسید

نادر در روز ۸ جمادی الثانیه ۱۱۵۳ (اول سپتامبر ۱۷۴۰) با فتح و فیروزی به بخارا آمده خطبه و سکه

در بخارا بنام او شد تا در ۱۵ رجب ۱۱۵۳ (۶ اکتبر ۱۷۴۰) نادر امیر بخارا را به پادشاهی

آن خطه سرافراز نموده و حد ایران و ترکستان را رود جیحون قرار داد

در ۲۴ شعبان ۱۱۵۳ (۱۴ نوامبر ۱۷۴۰) خان خوارزم سزای سرکشی خود را از دست نادر دید

در همان اوان ابوالخیر خان رئیس طایفه قزاق که به کمک خوارزمشاه به خیوه آمده بود مورد (۱)

روسی‌ها نزد نادر فرستاده و شهرهای خوارزم را از او درخواست نمود نادر نسبت به کلگرد روسیه

مورادین و گلادیشف و نازیموف

(۱) - Nazimoff, gladicheff, Mou

enine ... تن از صاحب منصبان مهندس روسی بودند که ابوالخیر خان از روسیه خواسته بود

تا در دهانه سیر دریا (سیحون) قلعه برای او برپا دارند

اظهار مودت و یگانگی کرده وعده داد که درباره ابوالخیر خان معامله‌ای را که سزاوار رعایای ملکه

میداند روا دارد با اینهمه ابوالخیر خان ترسیده به صحرا گریخت بهر حال نادر خیوه را

تسخیر کرده و گرفت و از اسرائی که در آن شهر بودند دوازده تن روسی را پول و اسب داد

و به آنها خرج راهی کرده و دوازده هزار تن ایرانی را از بردگی آسوده کرد چاپیده و در آنجا

بدست هنرمندان و پیشه‌وران هندی شبیه دهلی شهری بنا کرده و آنرا خیوق آباد نام

داده و در آخر شوال ۱۱۵۳ (۱۲ ژانویه ۱۷۴۱) به مشهد برگشت

طوایف لگزی که پیش از لشکرکشی نادر به هندوستان در دست سر تعیار فرو رفته بودند

هنگامی که نادر گرم تسخیر هند بود راه سرکشی پیش گرفتند و ابراهیم خان برادر نادر را

کشتند (۱۱۵۱) و نیز در همین اوان شنیده بود که از پطر بزرگ نادر نوشت که از در

روسیه دیگرها در برابر چشم پیش نمی بینند و سنگ وظیفه خود را نسبت به او عوض کرده است

این مجموع خیال نادر را از جانب قفقاز مشوش کرد و از این جهت همینکه از کار ترکستان

فارغ شد بعزم تنبیه سر طوایف خودسر داغستان از خراسان راه افتاد

در جنگل سواد کوه تیری بدست نادر آمد و شکست او را برد (۲۸ صفر ۱۱۵۴ - ۱۵ مه ۱۷۴۱)

در طهران کالوشکین سفیر روسیه بحضور نادر یافت و نادر بتندی که از پطرزبورگ داشت

نادر اطمینان داد که دولت روسیه با او جز بر سر دوستی و یگانگی نیست

کالوشکین در ضمن شرحی که باین مناسبت بدربار روس فرستاد نادر را بخت نصر عصر خوانده

و درباره او چنین نوشته است که گفتگوی نادر همه اش از بخت تر شده و نصرت

و ظفری که نصیب وی گردیده باک او را از خود بیخود کرده است تا آنجا که تسخیر تمام آسیا را

نیز آسان می پندارد و میگوید من با یک گام هند با دو گام تمام عالم را تسخیر میکنم. هرچند هنوز نادر

با دولت عثمانی خصومت دارد ولی نمیتوان یقین داشت که در دوستی با روسیه همیشه پایدار و برقرار بماند

بهر حال نادر در اول جمادی الاولی ۱۱۵۴ (۱۵ ژوئیه ۱۷۴۱) بمرکز داغستان فرود آمد

و در پنجم شعبان ۱۱۵۴ (۱۶ اکتبر ۱۷۴۱) در دربند رحل اقامت افکنده در صدد شد که

برای حمل آذوقه و تهیه وسائل حمله بطوایف سرکش چند فروند کشتی تهیه کند و باین مناسبت

وقتی که کالوشکین سفیر روس بادخبر داد که در ۲۲ رمضان ۱۱۵۴ (۶ دسامبر ۱۷۴۱)

در روسیه تغییر وضعی روی داده یعنی ایوان ششم که در ۱۷۴۰ بامپراطوری نشسته بود خلع شده

والیزابت دختر پطر کبیر بسلطنت رسیده است (۱) نادر اظهار مسرت کرد که باین ترتیب حق

بحق دار رسیده و ضمناً ده کشتی از روسها بعاریه خواست لکن کالوشکین بدربار پطرزبورگ

نوشت که اگر این توقع نادر را بپذیرند دیگر رنگ کشتیها را نخواهید دید زیرا که نادر

میخواهد در بحر خزر برای خود دستگاه کشتیرانی فراهم کند و این ده فروند را نمونه این کار خواهد کرد

چون در آن ایام در دریای خزر فقط روسها کشتی داشتند و ایرانیها و سایر ملل مجاور را جز

کرجی ماهیگیری نبوده بدیهی است که صاحبان کشتی از خیالاتی که نادر در این باب

در سر داشت برحذر بوده و نمیخواستند ایران خود صاحب کشتی شود و آنها از سود

تجارتی از کرایه کشتی محروم بمانند. این بود که دربار پطرزبورگ نیز مصلحت دید که کالوشکین

از قبول درخواست نادر مضایقه کرد. نادر هم از خیال خود دست بردار نبود یک

کشتی انگلیسی را که شرکت روسیه Russia Company

در قازان ساخته بود در جمادی الاولی ۱۱۵۵ (ژوئیه ۱۷۴۲) بکار گرفت و با

نماینده آن جان التون انگلیسی قرار و مداری گذاشت و این اقدام بر شکایات نمایندگان

روس افزود

بالجمله سفیر روس را بیم آن بود مبادا نادر هنگام لشکرکشی به داغستان بخاک روسیه تخطی کند

و با این جهه میخواست که او را از هجوم به داغستان باز دارد ولکن گفته او در مزاج او اثر نکرد

و دولت روسیه چند بار بر عده که در مرز روس و ایران نگاهداشته بود افزود

نادر که در همه اوقات خیال داشت طوایف داغستان را ذلیل کند و هر جا که بر آنها دست یابد

گوشمالشان دهد ولو اینکه بخاک روسیه پناهنده شوند بطوریکه شنیده نیز در تعقیب آنها اراده داشته

بقرار آمده است از این خیال منصرف شده و از یکی دو حمله مختصر که بطوایف آن

خطه نمود نتیجه نبرد

نادر بر اثر اندیشه که از فرزند خود رضاقلی میرزا در خاطر داشت در پائیز ۱۷۴۲ او را کور کرد

در این اثنا کالوشکین سفیر روس مرده و مترجم او براتیشف Vassili

Bratichoff جانشین وی شده و مناسبات نادر با روسیه روز بروز تیره‌تر شده

زیرا که از طرفی نادر اصرار داشت که تبعه ایران تحویل و از طرف دیگر رئیس طوایف

چچن بنادر نوشت که من حاضرم رعیت ایران بشوم و هنگام هجوم روسیه دلیل راه

سپاه ایران باشم بعلاوه گفته‌اند نادر میخواسته از راه کاباردا و کوبان بقریم تازد و براتیشف

بپطربورگ نوشته اگر جنگی در میانه در بگیرد جان التون انگلیسی بنادر وعده داده است

کشتیهای خود را باید باختیار نادر بگذارد

با مجموع این احوال دولت روسیه باز هم سپاه بزرگی بسرحد قفقاز فرستاد چه همی

تصور عموم بر این بود که کار ایران و روسیه نزدیک بجنگ خواهد کشید چنانکه جراید لندن

در ۲۶ ذیحجه ۱۱۵۵ (۲۱ فوریه ۱۷۴۳) نوشتند که جنگی بزرگ مسلکی

Selensky کوتوال قزلعلی رسم در یاغیان داغستان یاری کرده و از نتیجه

نادر بخشم آمده و بسمت روسیه با قشون تهدید کرده و گفته اگر در مقام تنبیه خاطر او

برنیاید مناسبات خود را با روسیه قطع خواهد کرد دولت روسیه کوتوال را غضب کرد

و احضار نموده است و بانتقول سفیر انگلستان مقیم پطربورگ در آن اوان سفارت

فرستادن آن شهر از احتمال وقوع جنگی در میان روسیه و عثمانیها بنهایت بوحشت افتاده بود لیکن با سازگاری با باب عالی نادر را از آن داشت که از خیال حمله بروسیه دست بکشد و در صدد چاره کار عثمانی برآید و بدین ترتیب در باره روسیه از تشویش بیرون آمده و فوجی را که بهشترخان فرستاده بود باز خواند

بالجمله عهدنامه که در ۲۲ جمادی الاولی ۱۱۴۹ (۲۸ سپتامبر ۱۷۳۶) در قسطنطنیه امضاء شد نادر را بسلطنت ایران شناخت و پیمان دوستی را همان بود که در عهدنامهٔ زهاب مورخ چهارم محرم ۱۰۴۹ (۷ مه ۱۶۳۹) تعیین شده بود و از قرارداد رسمیت طریقه جعفری و اختصاص رکنی در خانه کعبه به پیروان این طریقه ذکری در آن نشده و بهمین جهت نادر آنرا نپذیرفت

از این رو در ۲۹ محرم ۱۱۵۱ (۱۹ مه ۱۷۳۸) سفیر تازهٔ از دولت عثمانی بنادر در (قندهار) آمد تا نادر را از اصراری که در باب طریقه جعفری در رکن کعبه داشت منصرف سازد لیکن نتیجه نگرفت و این بار نادر سفیری بقسطنطنیه فرستاد که باب عالی را راضی کند

در اوایل جنگ روس و عثمانی که در سال ۱۷۳۶ درگرفته بود تنها طمع که کشیده و از گفتگوهای صلحی هم که دو دولت در سال ۱۷۳۲ در نمیروف Niemiroff کرده بودند صلحی در میان بوجود نیامده بود چنانکه در همان سال سپاه روس اُچاکف Oczakoff و کین بورن Kinbourn را مسخر نمود و دولت عثمانی مستاصل شد علاوه در این هنگام دولت اطریش نیز موقعی بدست آورده و بخاک عثمانی تاخت عاقبت در سال ۱۷۳۹ باب عالی با اطریش معاهده بگذاشت و بموجب آن بلگراد را باز بدست آورد و چیزی نگذشت که دولت روسیه نیز تن بصلح داد و در نتیجه شهر ازاکف و بعضی دیگر از آنچه را که در جنگ تصاحب کرده بود بدولت عثمانی برگردانید با این وصف نادر که در اندیشه بود هر بار که خبر شکست و مرگ اتباع و اولیای دولت عثمانی شاد و مسرور میشد در نتیجه سیاسات خود با روسیه و اطریش بنای بدرفتاری می گذاشت و اجرای عهدنامه بلگراد مورخ چهارم جمادی الثانیه ۱۱۵۲ (۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹) را بدست بهانه جوئی و خرده گیری میداد اما همینکه نادر ظفر و منصور از هند برگشت دولتهای روسیه و اطریش بدوستی گرائیده با باب عالی

بیمی را که از نادر داشت و هرچند امید داشت از این جهت لحن گفتگوی خود را با روسیه و اطریش تغییر داد

سفیر نادر در حوالی ذیقعده ۱۱۵۳ (ژانویه ۱۷۴۱) بحلب و دو ماه بعد باسلامبول رسید

و در آنجا با کمال غرور و نخوت حرکت کرد وزراء و علمای عثمانی توقعات نادر را در باب مذهب

نپذیرفتند لکن از راه احتیاط جواب مبهم می دادند در عاقبت قرار شد نمایندگان

دولت عثمانی با ایران بیایند و پیمان صلح را با ایران گذاشته شود نمایندگان ترک در حوالی ذیقعده ۱۱۵۴

(ژانویه ۱۷۴۲) با اردوی نادر که در شمال ایران بود پیوستند و نادر در ابتدا عذر سلطان را

پذیرفت و تکلیفی که در باب مذهب با روم کرده بود برداشت اما باز همچنان بر سر گفته خود ایستاد و چنین

گفت که این توقع رشته دوستی دو دولت را استوارتر سازد و صلح و صفا را در عالم اسلام مستقر می سازد

و بنابراین باعلیحضرت نباید از قبول آن دریغ کند و از آنجا که سلطان عثمانی خلیفه مسلمین است من خود عازم

آن را هستم و خواست خدا در اینجا مخصوصاً در اتمام خواهش هم دارد

پرده ها گذشته در نشده اما در این راه قدمی بر دارد زیرا که گرفتار نزاع با طوایف لگزی

و داغستانی بود

تهدیدهای نادر این خاطر باب عالی را سخت پریشان داشت و در این خصوص سفیر انگلیس از

اسلامبول بلندن نوشت که دولت عثمانی از جنگهای دول اروپا فرسوده است و پیاپی

آن دولت شکستهائی را که از ایران دیده هنوز از یاد نبرده و در اینجا کسی آماده جنگ نیست

و اما چند سالی را بی‌جنگ گذشت و توسن فیروزی نادر در داغستان لجام گیری آغاز نهاد کم کم

باب عالی از وحشت بیرون آمد و بخودآرائی پرداخت چنانکه از سوداگران ایرانی مالیات

گزاف خواست و بر حاج ایرانی آزار کرد و بایران باز فرستاد و لشکر فراوانی بمرز

ایران روانه نمود

نادر چون دید در داغستان بمراد نمی‌گذرد و باب عالی از کج‌تابی دست نمی‌کشد در اندیشه لشکرکشی

نیز افتاد و رنجیده است در اوائل سال ۱۷۴۲ نماینده شرکت انگلیسی هند شرقی گوشزد نمود که بخواهم

سفیری بانگلستان بفرستم و با پادشاه آن مملکت دست اتحاد دهم و هر دو با دولت عثمانی

بجنگیم اما انگلیسها روی خوشی باین کار نشان ندادند و یادآوری کردند که انگلستان با دولت

عثمانی بر سر صلح و صفا است

بالجمله نادر در پانزدهم ذیحجه ۱۱۵۵ (۱۰ فوریه ۱۷۴۳) در بغداد را بحال خود سپرد و خود

بسمت جنوب متوجه گردید اما مردم داغستان جلوی او ایستادند چنانکه در آن حمله

جز چند قلعه متفرق چیزی نصیب او نشد و پایداری طوایف لگزی بهزیمت او و آسیب سخت

رسانید و بسیاری از لشکریانش از سرما و گرسنگی تلف شدند

در این اثناء در خوارزم هم عصیانی پدید آمده و ارگنج و خیوه از دست نادر بدر رفت

در ژوئن ۱۷۴۳ در داغستان شخصی از اسیری بار دیگر درآمد و نامه از سلطان عثمانی

آورد که او را از توفیقی که در باب مذهب کرده اند معذور دارد اما نادر در جواب این سخن

با آهنگ سپاه جهانگیر خود اشارت نمود و طولی نکشید که بدست سلطان آن دیار را بکار و بسیار

مریوان و سنندج شد و در ۱۴ جمادی الثانیه ۱۱۵۶ (۵ اوت ۱۷۴۳) جلوی کرکوک

رسید و کرکوک و اربیل را گرفت و موصل را محاصره کرد

این حوادث باب عالی را مضطرب نموده و بر آن داشت که در برابر روش سرسلوک پیش

بیاورد و نادر هم بفتح موصل توفیق نیافت پنهانی صلح کرد با عالی گفتگوی صلح را

موقوف بر آن داشت که نادر خاک عثمانی را ترک کند نادر پذیرفت و از موصل کشید

و با گروه معدودی تعقیبات آمده و در ۲۴ شوال ۱۱۵۶ (۱۱ دسامبر ۱۷۴۳)

علمای شیعه و سنی را در نجف جمع کرد و با ایشان در باب مذهب مباحثه پرداخت

و از آنها امضا گرفت که روش شاه اسمعیل صفوی و اخلاف او پسندیده خدا و رسول

نبوده و سه خلیفه اول بر حق بوده اند و از این گذشته امام جعفر صادق فرزند پیغمبر بوده

و مردم ایران شیعه آن در مذهب پیرو طریقه او باشند

باری در شوال ۱۱۵۶ نادر با سرکرده عثمانی پیمان صلحی گذاشت که بموجب آن کرکوک

و اربیل و دیگر نقاطی که اخیراً نادر بدست آورده بود بعثمانی برگشت و چون پیمان بامضا

رسید نادر بسبب اغتشاشی که در ایران روی داده بود با عجله بجانب ایران عطف عنان نمود

این اغتشاش را باید از این تحدی غلیظ بود که جوش آن از رنگ خاطر نشسته آزاری دیگر

سر بیرون کرد و در سبب در خونریزی باشد در رنج و عقوبتی که از آن پدید آمد

نادر را دیوانه گردانید و عاقبت بآغوش مرگ انداخت

منشأ این اغتشاشات این بود که جنگ و جدالها بقدری مال و جان از مردم گرفته بود که
همه را بستوه آورده بود

مادامی که لشگرکشی و خونریزی بجهت راندن بیگانگان ضرورت داشت مردم بطیب خاطر
همت و حمیت خود را ابراز میدادند اما از آن گذشت و نوبت بجاه طلبی و آرزوی کشورگشائی
نادر رسید مردم کوتاه آمدند و دیگر عبث عبث زیر بار نرفتند و در برابر تحکم‌گریهای نادر را
سر بطغیان گذاردند علی الخصوص وقتیکه دیدند نادر چندین کرور نقدینه را که بهای خون فرزندان
ایران در هند گرد آورده است در گوشه نهفته‌ها آن دست نمیزند و برای بسیج جنگ
مالیات سه ساله را که قبلاً بخشیده بود مطالبه میکند

این اندازه خودخواهیها علاقه قلوب را از نادر برگردانید و در سینه سیاسی گرای پرورش ماده
عصیان بدست داد

آتش طغیان ابتدا در دربند زبانه کشیده و در آنجا بشیروان و قبه سرایت نمود لکن بهمت
سپاهیان در چهارم ذیقعده ۱۱۵۶ (۲۰ دسامبر ۱۷۴۳) خاموش گردید

در همان اوان مردم گرجستان و قوم چرکس دست بجنبش آمدند و در ۱۴ ذیقعده ۱۱۵۶
(۳۰ دسامبر ۱۷۴۳) بدست والی تفلیس سرکوب شدند

فرمانفرمای فارس در اول ذیحجه ۱۱۵۶ (۱۶ ژانویه ۱۷۴۴) بنغمه مخصومت دست زد
و در ۲۰ جمادی الاول ۱۱۵۷ (اول ژوئیه ۱۷۴۴) مغلوب شد

محمدحسن خان قاجار در ۱۳ ذیحجه ۱۱۵۶ (۲۸ ژانویه ۱۷۴۴) علم طغیان برافراشت
و پس از چند ماه در دشت ترکمان متواری گردید تا رفع شورش خوارزمها او اخر ۱۷۴۵
بطول کشید

بزرگانیکه در این جنگهای خانگی پشتیبان نادر برجا نشستند علیه افغان و ترکمان بجنگند که مردم
ایران را دشمن میپنداشتند از این ترتیب هر روز بیش از روز پیش میان مردم ایران و نادر
جدائی فاصله زیادتر که نادر آنجا را میدید که ملت ایران او را دوست ندارد و از تحقیر
مردم ایرانها دور را بچشم دشمنی میدیدند که بگروهی سرباز بیگانه تکیه کرده و در قربانی
ایرانیان بیشتر کشتاری پرداخته است و گوئی فقط برای آن آمده که نفس آنها را قطع کند

و جانشینان برانگیزد و دهانشان را ببرد

بالجمله پیمان صلحی که نادر در ژوئن ۱۷۴۳ با سرکرده عثمانی امضا کرده بود در فوریه ۱۷۴۴ باسلامبول رسید (تا این بار نیز باب عالی توقع نادر را در باب مذهب رد کرد و پیمان را نپذیرفت) چیزی نگذشت که سفیر محمد شاه هندی هم باسلامبول آمد و پیشنهادی آورد که دو دولت باهم بسازند و نادر را در میانه بگیرند

با این وصف نادر در ۱۵ رجب ۱۱۵۷ (۲۴ اوت ۱۷۴۴) بسپاه عثمانی حمله آورد و برای ترسانیدن یاغیان قفقاز دسته‌ای در آن صفحات اقامت نمود و در زمستان بر سر طوایف لگزی قشون برد و چون در نهم رجب ۱۱۵۸ (۷ اوت ۱۷۴۵) بار دیگر بر سپاهیان عثمانی ظفر یافت نمایندگان دولت عثمانی تکلیف صلح کرد (تا این دفعه در باب طریقه جعفری و اختصاص رکنی در کعبه به پیروان آن طریقه دیگر پافشاری نداشت) و در عوض والی کردستان عثمانی و بغداد و نجف و کربلا را خواست باب عالی بر آن شد که این شرایط را نپذیرد و دست بکار تدارک جنگ شود ولی داغستان را

بجنبش بخواند

دراین اثنا سفیر نادر باسلامبول رسید و ارکان دولت که در نهم محرم ۱۱۵۹ (اول فوریه ۱۷۴۶) بمصلحت بینی در باب عالی جمع شدند چنین رای دادند که چون نادر از توقعات خود در امر مذهب چشم پوشیده زمینه عقد صلح فراهم آمده است لکن واگذاری ولایات در حوزه خاک عثمانی است متعذر بنظر میرسد بنابراین باب عالی برای مصالحه سفیری بایران فرستاد و دستور داد که مرز دو مملکت را خطی که در عهدنامه زهاب بتاریخ چهارم محرم ۱۰۴۹ (۷ مه ۱۶۳۹) معین شده است قرار دهد

نادر در چهارم ذیحجه ۱۱۵۸ (۲۸ دسامبر ۱۷۴۵) باصفهان آمد و از آنجا بمشهد و کلات رفت و ذخیره نقدینه و جواهر و اشیاء گرانبها داشت در کلات جای داد و فرمان نمود که بجهه آن حصار و باره بسازند و چون از اینکار فراغت یافت بجانب مغرب متوجه شد و در کردان (۱) سفیر عثمانی را که بگفتگوی صلح میآمد بدید و در ۱۷ شعبان ۱۱۵۹ (۴ سپتامبر ۱۷۴۶) عهدنامه صلح را با او امضا نمود

(۱) کردان محلی است بفاصله شش فرسخ در شمال غربی طهران

بموجب این عهدنامه قرار شد سرحد دو مملکت همان باشد که در عهدنامهٔ زهاب معین شده است
و زوار ایران می‌توانند در امن و امان به نجف و کربلا و از راه بغداد به شام و مکه و مدینه بروند
و مالی که متاع تجارتی همراه ندارند هیچگونه باجی نپردازند و دو دولت اسیرانی را که
گرفته‌اند رها و آزاد کنند تا هر جا بخواهند بروند و مردم ایران از سب و رفض
سه خلیفهٔ اول دست بردارند و دو دولت هر سال سفیری در دربار یکدیگر داشته باشند
ضمناً نادر نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت و در آن نامه از محمد (ص) و خلفای راشدین
یاد کرد و کار شاه اسمعیل صفوی را بدعت شمرد و آنرا موجب مصیبت ایران
و کدورت دو دولت دانست و یادآوری نمود که من افسر پادشاهی ایران را پذیرفتم
مگر با این شرط که مردم ایران از تشیع دست بردارند و از این رو چشم آن
دارم که اعلیحضرت نیز خود طریقهٔ جعفری را بشناسد
نادر پس از امضاء عهدنامه جمعی را به سفارت به اسلامبول فرستاد و هدایای گرانبها همراه
آنها کرد و اعلیحضرت نیز همینکه شنید عهدنامه دلخواه وی بسته شده است هیئتی

معتبری را که مرکب از هزار تن بود با تحف بسیار همراه آنها به ایران روانه داشت اما پیش از
آنکه این جمع به درگاه پادشاه ایران برسند نادر به سرای دیگر شتافت و سفر آنها را
کوتاه کرد — بهر حال از عهدنامهٔ کردان معلوم شد که نادر طرح خیالی را که تنها دربارهٔ حمله
بتسخیر و تصرف قسطنطنیه در خاطر داشت درنوشته و از آرزوی نشستن بر سریر شریف
خلافت را زیب اندام خود سازد و عالم اسلام را زیر لوای خویش آورد دست
کشیده است و این تغییر خیال از سبب آن بود که رفته رفته خود را تنها و بی یار و یاور
دید و به هر طرف می‌نگریست خطر دشمن بدخواه به نظرش می‌رسید
در همین اوان پرنس میخائیل میخائیلوویچ گالیت سین که از خویشان پرنس سرگی و همرو [illegible]
گالیت سین سفیر سابق روسیه در ایران بود به سفارت ایران نامزد شده و با آهنگ
گذر زود در کرده و در ربیع ۱۱۶۰ (آوریل ۱۷۴۷) با همراهان خود به رشت آمد لیکن از مرگ
نادر در راه از نزدیک گرد و به روسیه بازگردانید
خلاصه نادر که به عزم سرکوبی اکراد عاصی خبوشان به راه قلعه درچشته از فتح آباد که در پنج فرسخی

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

تا چون بنای مخالفت داشت و بعدها نادر به نام گرفت او دو زروده بود همواره از جان خود اندیشه داشت و حتی روزی بر آن شد که از آن محل روی برتابد و به کلات پناه آورد ولکن نزدیکان او نگذاشتند و قول جان نثاری به وی دادند

شب یازدهم جمادی الثانیه ۱۱۶۰ (شب بیستم ژوئن ۱۷۴۷) نادر رؤسای چهار هزار افغانی را که طرف وثوق خاص او بودند خواست و به آنها فرمان داد که روز بعد رؤسای سایر افواج خاصه را که ایرانی بودند بگیرند و در زنجیر کشند و از هیچکدام آنها نگذرند افغانها رفتند و آماده اجرای فرمان شدند اما در همین اثنا کسانی که این دستور درباره آنها بود آگاهی یافتند و عزم خود را جزم نمودند که آن شب کار نادر را بسازند و بدین قرار هفتاد و پنج نفر در دل شب راه سراپرده نادر را پیش گرفتند لکن رعب نادر بطوری در دل آنها ریشه کرده بود که از این جمع فقط سه تن به سراپرده او پای گذاشت

نادر از خواب جست و شمشیر برداشت و حمله کرد اما پایش پیچید و در غلطید فی الفور صالح خان دست او را جدا نمود و محمد خان قاجار ایروانی سرش برگرفت و بامدادان

سرباز دلیش در آسمان ایران آواز برداشت که

سر شب سر جنگ و تاراج داشت — سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

خلاصه آنکه ظهور نادر دولت عثمانی را زبون و ناتوان ساخت و در برابر روسیه و اطریش بذلت و شکست انداخت

لشکرکشی‌های او به هند رخنه در ارکان سلطنت مغول آورد و زوال استقلال آن کشور را سبب شده و راه را برای استیلای انگلستان بر آن مملکت صاف کرد

اما در ایران سرگذشت پرور و کار فرمان دلاوری و مردانگی و عزم و همت ایرانیان را ثابت نمود و برکت وجود او ایران مجزی و اسیر را از پریشانی و پراکندگی نجات داد و نعمت استقلال ارزانی داشت لکن غرور و خودبینی‌ها در این بنده آسمانی کام مردم ایران را از زهر جانستان تلخ‌تر ساخت تا آنکه رفته رفته گروهی تشنه خون او شدند تا نمرده و دین و دنیا باخته از همه جا ناامید و بهمه کس بدگمان سرانجام سر نادر عظیم دلیر همتی را که چون دل بجهت ایران جمع آورده بود با خود بگور برد و بعد از او باز ایران دچار تشتت

بی سرپرست ماند و در آتش اغتشاش بسوخت تا کریمخان زند قدرتی بهم زد و امنیتی برقرار کرد

باین ترتیب پیش آمدها در بازار این حقیقت را آشکار ساخت که کار اقوام تنها با جنگجویی و فتح و فیروزی بسامان نمیرسد و بدون حسن اداره و جلب قلوب چیزی نمیگذرد که همه رشته ها پنبه میشود

